

فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی

سال چهاردهم، شماره ۵۲، بهار ۱۳۹۳، صفحات ۸۷-۱۲۲

نهادگرایی ویلن

چالشی در برابر بنیان‌های روش‌شناختی و نظری علم اقتصاد

محمود مشهدی‌احمد*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۲/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۶/۲۰

چکیده

می‌توان از ویلن به‌عنوان اصلی‌ترین شخصیت و بنیان‌گذار مکتب نهادگرایی نام برد؛ کسی که با مطالعات خط‌شکنانه خود، تمام سنت‌های فکری و فلسفی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را در حوزه اقتصاد متحول ساخت. نفوذ علمی ویلن به حدی زیاد است که هنوز هم در کانون توجه و مطالعات اقتصاددانان قرار دارد.

نظر به نقش بی‌بدیل ویلن در شکل‌گیری اقتصاد نهادگرا، در این مقاله سعی می‌شود به‌طور مشخص جنبه‌های مختلف آرا و تفکرات او مورد بررسی قرار گیرد. در واقع، نکته مهم و مورد نظر این است که نظریه‌ها و ایده‌های اصلی این اندیشمند بزرگ چه بوده است؟ او چه چیز اقتصاد مرسوم را ناکافی می‌دانسته که سعی در بنا کردن مکتبی به نام اقتصاد نهادگرا داشته است؟ رویکرد روش‌شناختی او به علم اقتصاد چه بوده است؟ این رویکرد چه تحولی در این حوزه از معرفت‌شناسی به وجود آورده است؟ بینش خاص ویلن باعث می‌شود چنین پرسش‌هایی در ارتباط با اندیشه‌های او از اهمیت بسیار زیادی برخوردار شوند، زیرا در تاریخ اندیشه‌های علم اقتصاد، او شدیدترین حملات را به میثاق معرفت‌شناختی و روش‌شناختی اقتصاد مرسوم انجام داد. در این راستا، این مقاله ضمن توجه به پرسش‌های یادشده، تعدادی از مهم‌ترین دستاوردهای ویلن را مورد بررسی قرار می‌دهد و برخی از نوآوری‌های معرفت‌شناسانه، روش‌شناسانه و نظری او را شناسایی و ارایه می‌کند.

طبقه‌بندی JEL: B13, B52, B15

کلیدواژه‌ها: ویلن، اقتصاد نهادگرا، روش‌شناسی، معرفت‌شناسی، اقتصاد مرسوم، علیت جمععی.

«هیچ متفکری در خلأ چیزی را به بار نمی‌آورد، او فراوان اقتباس می‌کند و آزادانه درهم می‌آمیزد. ویلن از اینجا و آنجا ایده گرفت» (روزنبرگ، نقل از تیم دیلینی، ۱۳۸۷).

۱- مقدمه

شاید به جرأت بتوان مدعی شد که در بین اقتصاددانان شهیر تعداد کسانی که توانسته‌اند معرفت موجود را از بیخ‌وبین تغییر دهند از تعداد انگشتان دست تجاوز نمی‌کند. بدون تردید، ویلن یکی از این اقتصاددانان است. او از آن دست اقتصاددانانی است که هم مبنای معرفتی جدیدی ارائه کرد، هم بنیان روش شناختی منحصر به فردی بنیان نهاد و هم واحد تحلیل اقتصاد را متحول ساخت. او مانند کامنز، مبنای معرفتی علم اقتصاد را از رابطه انسان با طبیعت به رابطه انسان با انسان تغییر داد و فرهنگ را به‌عنوان مهم‌ترین عنصر در این راه معرفی کرد تا جایی که تکامل را مترادف با فرآیند رشد فرهنگی می‌دانست و معتقد بود تا زمانی که اقتصاد به این عرصه وارد نشود به هیچ دانش و معرفت حقیقی دست نخواهد یافت، اما ویلن در روش شناختی خود نیز نوآور بود؛ نه به قیاس باور داشت و نه به استقرا دل خوش کرده بود، او هر دو را مستحق سرزنش می‌دانست و معتقد بود، شناختی که از این مجاری حاصل می‌شود چندان قابل اتکا نخواهد بود. او روشی بنیان نهاد که از آن با عنوان روش ژنتیک یاد می‌شود.

گام بعدی و مهم ویلن را می‌تواند در تغییر واحد تحلیل توسط او مشاهده کرد. او واحد تحلیل علم اقتصاد را از انسان اقتصادی به انسان نهادی تغییر داد. او معتقد بود، نهادها و انسان‌ها در یک فرآیند بازخوردی دوطرفه یکدیگر را می‌سازند و به همین سبب نظریه مرسوم اقتصادی از انسان اقتصادی عاقل و بهینه‌سازنده، یا به عبارتی، حسابگر زیرک و لذت‌گرا را غیرقابل قبول می‌دانست. او در نظریه بدیل خود از انسان نهادی، بر هستی‌شناسی^۱ کامل‌تری از فرد تأکید کرد و توجه دقیقی به سازوکارهای فرهنگی شکل‌دهنده و هدایتگر مدل‌های ذهنی افراد داشت. ویلن به‌خوبی به وابستگی متقابل و دوسویه بین فرد و نهاد پی برده بود و به همین جهت رویکرد او را اقتصاد نهادی نامیدند.

تلاش‌های ویلن موجب شد معرفتی که او بنیان گذاشته بود (اقتصاد نهادگرا) به جدی‌ترین رقیب اقتصاد مرسوم تبدیل شود. در واقع، تاریخ اندیشه‌های اقتصادی به‌خوبی گواهی می‌دهد، مکتب او تنها مکتبی بوده که توان هماوردی با مکتب مرسوم را داشته و حتی در دوره‌ای از زمان

1- Ontology

نهادگرایی وبلن ۸۹

(دهه‌های آغازین قرن بیستم) گوی سبقت را از مکتب مرسوم ربوده است. در سال‌های اخیر نیز به فرض ایجاد هم‌گرایی بیشتر بین نهادگرایی جدید با نهادگرایی اصیل (قدیم)، این احتمال می‌رود که دوباره نهادگرایی به پارادایم غالب در علم اقتصاد تبدیل شود. همین احتمال ضرورت بازبینی و تفکر در اندیشه‌های نهادگرایان اولیه و بنیان‌گذاران آن را مشخص می‌سازد. این تلاش می‌تواند به شناخت مناسبی از مکتب نهادگرا و بنیان‌های نظری و روش‌شناختی آن منتهی شود.

البته در خصوص نهادگرایی این شناخت تا حدودی دشوارتر از سایر مکاتب است. در این ارتباط به چند دلیل می‌توان اشاره کرد: ۱- زبان سنگین و غامض بنیان‌گذاران آن، به‌ویژه وبلن. ۲- آمیختگی دایم مباحث فلسفی و روش‌شناختی با نظریه‌های آنها. ۳- معرفی مفاهیم و بینش‌های جدید به علم اقتصاد. ۴- پیوند عمیق اندیشه‌های آنها با سایر حوزه‌های معرفتی مانند بیولوژی، روان‌شناسی، حقوق، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و سایر رشته‌های علمی. اینها از جمله موضوع‌هایی هستند که درک اندیشه‌های افرادی مانند وبلن را با سختی مواجه می‌سازند. بنابراین، نیاز است که اندیشه‌های محوری نهادگرایان شناسایی و با شرح و تفصیل آنها زمینه درکی بهتر از موضوع فراهم شود. در این مقاله تلاش می‌شود این کار انجام شود و از این طریق، تصویر متفاوت و نسبتاً جدید و قابل فهمی از تفکرات بنیان‌گذار نهادگرایی ارایه شود، کسی که به ادبیات اقتصادی مفاهیم و ایده‌های بسیار زیادی را عرضه کرده است و شاید بتوان او را در کنار اسمیت و کینز به‌عنوان سه اقتصاددان برتر تاریخ عقاید اقتصادی در نظر گرفت.

۲- وبلن و نقد اقتصاد مرسوم

بیش از یکصد سال پیش وبلن در یکی از مهم‌ترین مقالات خود یک پرسش بنیادین را مطرح ساخت: «چرا اقتصاد یک علم تکاملی نیست؟» (وبلن، ۱۸۹۸). در حقیقت، وبلن در این مقاله، اقتصاددانان را به مبارزه طلبید و آنها را به عقب ماندن از قافله علوم تکاملی و نادیده گرفتن نهادها محکوم کرد. در این مقاله، وبلن با همان زبان تلخ و گزنده خاص خود^۱ به صراحت اعلام کرد که «اقتصاد به شکل مایوس‌کننده‌ای عقب‌تر از زمان خود است و قادر نیست موضوع مورد مطالعه

۱- همیشه مبارزه با سنت و آنچه مرسوم بوده، پرهزینه است و البته وبلن نیز هزینه این جنگ را پرداخت تا جایی که آلبرت اینیشتن، یکی از بزرگ‌ترین نوابع بشری، در این باره می‌گوید: «اقتصاددان آمریکایی «تورستین وبلن» یکی از برجسته‌ترین نویسندگان سیاسی [اقتصادی] نه تنها در آمریکا، بلکه در تمام دنیا است...، اما جای بسیار تأسف است که این مرد بزرگ در کشور خود چنانکه باید و شاید مورد احترام واقع نشده است» (نقل از دیوید سکلر، ۱۹۷۵).

۹۰ فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی، سال چهاردهم، شماره ۵۲، بهار ۱۳۹۳

خود را به شکلی که درخور علوم مدرن است، پیش ببرد... اقتصاد یک علم تکاملی نیست و اقتصاددانان نگاهی رشک‌آمیز به علوم تکاملی دارند و احساس می‌کنند رقابتشان با رقبایی که بر پیشانی‌بندشان افسانه «به‌روز بودن» نقش بسته، بی‌نتیجه است»^۱.

هیچ تردیدی وجود ندارد که نهادگرایی با انتشار این مقاله آغاز شد. در واقع، در همین مقاله است که نخستین اعتراضات اساسی و نهادگرایانه در برابر جریان اصلی^۲ مطرح شده است.

این اعتراض‌ها به جریان اصلی علم اقتصاد از آنجا ناشی می‌شد که این جریان سعی داشت با توسل به آکسیوم‌های علوم طبیعی، نظریات تعادلی خود را فرموله کند. اقتصاددانان نئوکلاسیک با الگوبرداری از بحث‌های مربوط به حرکت سیارات فرض می‌کردند کنش‌های خودجوش طرفین مستقل حاضر در مبادلات بازار یک نظم کلان به‌وجود می‌آورد؛ نظمی که هر نوع دخالت برنامه‌ریزی شده تنها باعث تخریب آن خواهد شد. اعتقاد به این نظم ازلی بر یک فرض رفتاری که از نظر اقتصاددانان نئوکلاسیک جهان‌شمول است، متکی بود. این فرض تحت لوای انسان اقتصادی حداکثرکننده در آمد یا حداقل‌کننده هزینه تشخیص یافته است. اقتصاد مرسوم با الگوبرداری از نیروی جاذبه، این اصل رفتاری را به‌عنوان «قانون لایتیگر حرکت اقتصادی» بیان کرد.^۳

وبلن این ادعای هارمونی‌گرایانه را به‌شدت مورد انتقاد قرار داد. او معتقد بود، حد‌نهایی اقتصاددانان کلاسیک در فرموله کردن دانش، «قانون طبیعی» است. اقتصاددانان بر این باورند که قانون طبیعی بر سکانس (توالی)^۴ حوادث سایه افکنده است، بنابراین، می‌توان این توالی (سکانس) را از تحلیل‌ها حذف کرد. به دیگر سخن، قوانین طبیعی غایت‌قوانین و اصولی هستند که اقتصاددانان کلاسیک فرمول‌بندی کرده‌اند. این قوانین بر پیش‌ذهنیتی در خصوص پایانی که همه پدیده‌ها برحسب ماهیت خود به سمت آن گرایش دارند، استوار است. در واقع، این پیش‌ذهنیت به پدیده‌ها گرایشی را نسبت می‌دهد که باعث می‌شود پدیده‌ها چنانکه مورد نظر اهل فن است از

۱- وبلن، ۱۸۹۸، ص ۳۷۵-۳۷۳.

2- Mainstream

۳- لاو، ۱۹۸۰، ص ۲۵۱.

4- Sequence

نهادگرایی ویلن ۹۱

کار در آیند، البته به لحاظ نظری. در حقیقت، این فرمول‌بندی نوعی پیش‌بینی در خصوص «ایده‌آل‌های رفتاری» است.^۱

در اصل، ویلن معتقد بود، اقتصاد به‌طور ناامیدکننده‌ای با پیش‌ذهنیت‌هایی مانند مطلوبیت‌گرایی پیوند خورده است^۲ و به همین سبب این ادعا را مطرح ساخت که هیچ پیشرفت حقیقی رخ نخواهد داد مگر آن که این نگرش کهنه و مبتنی بر مطلوبیت‌گرایی توسط تفسیر جدیدی که بر یافته‌های اخیر فلسفه، روان‌شناسی و انسان‌شناسی مبتنی است، جایگزین شود (ویلن، ۱۹۰۹).

ویلن سرچشمه کاستی‌ها و ضعف‌های اقتصاد مرسوم را نه در عدم فراست و آگاهی اندیشمندان آن، بلکه در بن‌انگاره‌هایش^۳ می‌دانست، بن‌انگاره‌هایی که تحقیق را به تعمیم‌های غایت‌شناسانه یا نظام‌قیاسی^۴ محدود می‌کنند. دو بن‌انگاره مورد تأکید ویلن عبارت بودند از: ۱- یک وضعیت نهادی معین و مفروض و ۲- حساب لذت‌گرایانه^۵. از نظر ویلن، مکتب نئوکلاسیک یا همان مکتب مطلوبیت‌نهایی، در این بن‌انگاره‌ها به اضافه نوع دیدگاه و روش منطقی که از آن تبعیت می‌کند، با سایر پیروان مکتب اقتصاد کلاسیک مشترک است، زیرا این مکتب را شاخه یا انشعابی از

۱- ویلن، ۱۸۹۸، صص ۳۸۲-۳۷۸.

۲- البته این تنها ویلن نبود که به نظریه اقتصاد مرسوم که در آن زمان به‌طور عمده حول مفهوم مطلوبیت‌نهایی تمرکز داشت، معترض بود. فلاسفه‌ای مانند دیویی نیز انتقادهای تند و گزنده‌ای به این موضوع داشتند. انتقاد دیویی که برآمده از ابزارگرایی و نظریه عمومی ارزش بود، مارژینالیسم را متهم به خصوصی‌سازی ارزش کرده بود، زیرا دیویی معتقد بود، نظریه مطلوبیت‌نهایی نقش ساختار طبقاتی را نادیده گرفته است و چهارچوب تحلیلی رضایت‌بخشی از انتخاب انسان ارایه نمی‌دهد. در واقع، نه تنها چهارچوب مناسبی ارایه نمی‌داد، بلکه دو نوع لادری‌گری را موجب شده بود. از یک سو، این نظریه به یک نوع لادری‌گری اخلاقی منتهی شده بود، زیرا تماماً مبتنی بر فلسفه لذت‌گرایی بود و اخلاق کمترین محلی از اعراب در این نظریه نداشت و ندارد (بد نیست بدانیم که بسیاری از رفتارهای حیوانی و حتی پست‌تر از حیوانی که اکنون در اروپا رایج است، مبتنی بر منطق شیطانی- حیوانی لذت‌گرایی است). از سوی دیگر، مارژینالیسم تنها روابط اجتماعی موجود را به لحاظ عقلانی موجه جلوه می‌دهد و روابط قیمت را از محتوای اجتماعی و اقتصادی آن خالی کرده و نوعی لادری‌گری نیز در زمینه ارزش به‌وجود آورده و نظریه ارزش را از اساس دچار مشکل ساخته بود، زیرا در این نظریه اصل‌نهایی (Marginal Principle)، قیمت‌های بازاری را توضیح می‌دهد، اما نه برحسب هزینه‌های کار یا هزینه‌های تولید، بلکه برحسب ارضا یا مطلوبیتی که مصرف‌کننده از مصرف و خرید آخرین واحد هر کالا یا خدمت به‌دست می‌آورد (تیلمن و نپ، ۱۹۹۹).

3- Postulates

4- Deductive Order

5- Hedonistic Calculus

۹۲ فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی، سال چهاردهم، شماره ۵۲، بهار ۱۳۹۳

اقتصاددانان کلاسیک انگلیسی قرن نوزدهم می‌دانست. ویلن بر این باور بود که هر دوی این مکتب‌ها، یعنی هم مکتب کلاسیک، به‌طور عام و هم گونه تخصصی آن، یعنی مکتب مطلوبیت نهایی به‌طور خاص، نقطه عزیمت مشترکی دارند که همان روان‌شناسی مرسوم لذت‌گرایان^۱ اوایل قرن نوزدهم است.

البته، باید توجه داشته باشیم که مباحث ویلن تنها ناظر به این نتیجه ساده نبود که تفسیر لذت‌گرایانه پدیده‌های اقتصادی مدرن، ناکافی و گمراه‌کننده است، بلکه برعکس، مسأله بسیار مهم‌تری مطرح است و آن، اینکه اگر در تحلیل نظری، پدیده‌های مورد بررسی مقید به تفسیر لذت‌گرایانه نشوند، در آن صورت از نظریه حذف خواهند شد و اگر پذیرای تفسیر لذت‌گرایانه شوند، از واقعیت حذف خواهند شد. به عبارت دیگر، اگر پدیده‌های واقعی (و به‌طور عمده نهادی) تن به تفسیرهای لذت‌گرایانه ندهند، از تحلیل کنار گذاشته می‌شوند و اگر از آن مقولاتی باشند که بتوانند در قالب تفسیرهای لذت‌گرایانه قرار گیرند، در آن صورت یک عنصر انتزاعی بوده و در واقعیت، وجود نخواهند داشت. به همین سبب ویلن چنین تصریح می‌کند: اگر در واقع، همه روابط و اصول سنتی دادوستد پولی مقید به یک چنین بازمینی عقلایی محاسبه‌گرانه و همیشگی بود، به نحوی که تمام مقولات مربوط به عرف و عادت، ارزیابی یا روش ناگزیر بودند که در تمام دغدغه‌های موجود و در تمام حرکت‌ها انطباق خود را با زمینه‌های لذت‌گرایانه اقتضانات حسی اثبات کنند، در آن صورت، بقای بافت نهادی دیگر قابل درک نبود و اساساً دیگر نیازی به تحلیل‌های نهادی وجود نداشت.^۲

ویلن بر این باور بود که اقتصاد مرسوم، با عنایت به مبانی فلسفی و رویکرد تحلیلی‌اش (که به‌طور عمده مبتنی بر حساب تغییرات و دیفرانسیل است) نمی‌تواند پژوهشی در خصوص پدیده‌های مرتبط با رشد رسومات و اقتضانات زندگی اقتصادی و تغییرات ملازم با آنها در اصول رفتاری حاکم بر روابط پول‌محور^۳ بشری انجام دهد. در راستای چنین تفکری، ویلن مدعی شد که نظریه اقتصاد مرسوم از نوع نظریه‌های کاملاً ایستاست. به بیان دیگر، این نظریه به هیچ‌وجه ماهیت پویا ندارد. او معتقد بود، به‌رغم استفاده زیاد از واژه پویا، اقتصاددانان هیچ کمک ارزشمندی در زمینه نظریه تکوین^۴، رشد، توالی، تغییر، فرآیند و امثال آن در عرصه اقتصاد نکرده‌اند. در

1- The Traditional Psychology of Hedonists

۲- ویلن، ۱۹۰۹، صص ۶۳۶-۶۳۵.

3- Pecuniary Relations

4- Genesis

نهادگرایی ویلن ۹۳

واقع، از نظر ویلن اقتصاددانان طیف جریان اصلی بیشتر به مباحثی در مورد اثرهایی که تغییرات اقتصادی معین ممکن است بر قیمت محصولات و به همین قیاس بر توزیع داشته باشد، پرداخته‌اند؛ اما در زمینه دلایل تغییر یا توالی شکوفنده پدیده‌های زندگی اقتصادی^۱، چیزی برای گفتن نداشته‌اند. در واقع، براساس بینش ویلن، اقتصاد مرسوم نتوانسته بود به گونه‌ای نظری با پدیده تغییر سروکار داشته باشد، مگر تنها تعدیل‌های عقلایی نسبت به تغییراتی که فرض می‌شد موجب بروز اختلال و برهم خوردن تعادل می‌شوند.

این در حالی بود که نزد دانشمندان تکاملی، پدیده‌های رشد و تغییر، مهم‌ترین و جالب توجه‌ترین واقعیت‌های زندگی بودند. ویلن همواره تأکید داشت که برای فهم زندگی اقتصادی مدرن، فهم پیشرفت‌های فناوری و رشد هنرهای صنعتی^۲ در درجه نخست اهمیت قرار دارد، اما نظریه‌های اقتصاد مرسوم با این موضوع نسبتی نداشتند. به عبارت دیگر، دکترین اقتصادی و تمام آثار علمی مرتبط با آن قادر نبود یک توجیه نظری از جنبش فناورانه و پویایی‌های مرتبط با آن ارائه کند.

از این رو، یکی از ایرادهایی اساسی که ویلن در برابر اقتصاد مرسوم مطرح می‌سازد، این است که کنش‌های اقتصادی را در انزوا به تصویر می‌کشد و سکانس حوادث و نقش نهادهای اقتصادی را که در تعامل با عامل انسانی اصلی‌ترین دلیل پویایی نظام‌های اقتصادی است، نادیده می‌گیرد. در این رویکرد، سعی بر آن بود (و هست) که همه چیز در قالب مفهوم تعادل بیان شود. غافل از اینکه چنین عملی، همان‌طور که جیسون پاتس بیان می‌کند، مانند «گرفتن عکس از باد است»^۳.

در کل، ایرادی را که ویلن در قالب پرسش «چرا اقتصاد یک علم تکاملی نیست؟» در برابر اقتصاد مرسوم مطرح ساخت، به شکل‌گیری چند چالش جدی در علم اقتصاد منجر شد که از آن جمله می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱- نشان داد که این رویکرد کاملاً غیرپویاست. ۲- مشخص ساخت که اقتصاد مرسوم قادر به پرداختن به موضوع‌های نهادی نیست. به عبارت دیگر، در این طرح نظری، «عناصر فرهنگی...، عناصری که دارای طبیعت نهادی هستند و آن دسته از روابط انسانی که توسط عادات و رسوم هدایت می‌شوند، هیچ‌یک موضوع پژوهش نیستند»^۴. ۳- نمایان ساخت که سرچشمه این ضعف‌ها و کاستی‌ها در پیش‌فرض‌های آن نهفته است. ۴- نشان داد که

1- Unfolding Sequence of the Phenomena of Economic Life

2- Industrial Arts

۳- پاتس، ۲۰۰۳، ص ۶۱.

۴- ویلن، ۱۹۰۹، ص ۶۲۳.

این رویکرد بر یک روان‌شناسی ناکارآمد از انسان مبتنی است. ۵- نشان داد که روش شناخت آن مبتنی بر درک درستی از روابط علی موجود در بین پدیده‌ها نیست.

البته در خصوص پاسخ ویلن به این پرسش مهم و حیاتی می‌توان گفت که پاسخ او دو جنبه اصلی به خود گرفت؛ یک جنبه آن حمله‌ای بود که ویلن به نظریه‌های مرسوم انجام داد، زیرا به سبب نبود یک رهیافت تکاملی در نظریه‌های مرسوم این نظریه‌ها را به شدت سرزنش کرد. جنبه دیگر که می‌توان به نوعی آن را سازنده تلقی کرد، مطرح ساختن خطوط کلی یک تبیین نهادی و تکاملی^۱ از رفتار اقتصادی بود. جان کلام نوشته‌های او این بود که ویژگی رفتارهای اقتصادی تا حد زیادی توسط نهادها تعیین می‌شود.^۲

۱- در اینجا باید خاطر نشان کنیم که در حال حاضر رویکردهای مختلفی در اقتصاد هستند که نام تکاملی را بر خود نهاده‌اند. همان‌طور که هاجسون (۱۹۹۸، ص ۱۶۰) اشاره کرده است، برخی از کاربردهای آشکار اصطلاح «اقتصاد تکاملی» را می‌توان چنین برشمرد:

- به دنبال تشخیص اهمیت تأکید اولیه ویلن بر علم «پسدادروینی» و «تکاملی» اقتصاد، پیروان او و جان کامنز رویکرد خود را «اقتصاد تکاملی» توصیف کردند. آنها اغلب اوقات، اصطلاحات «نهادی» و «تکاملی» را مانند مترادف‌های واقعی یکدیگر به کار می‌برند؛ برای مثال، این به کارگیری مترادف را می‌توان در عنوان «انجمن اقتصاد تکاملی» مشاهده کرد که انجمن اصلی ایالات متحده آمریکا در حوزه اقتصاد نهادگرا به شمار می‌رود.
- کارهای متأثر از جوزف شومپتر نیز «اقتصاد تکاملی» خوانده می‌شود. این چیزی است که می‌توان در عنوان «نشریه اقتصاد تکاملی» که توسط «انجمن بین‌المللی جوزف شومپتر» منتشر می‌شود، مشاهده کرد.
- دیدگاه اقتصادی مکتب اتریش نیز اغلب به‌عنوان «تکاملی» توصیف می‌شود. این موضوع در نظریه کارل منگر درباره تکامل پول و سایر نهادها و در استفاده گسترده از استعاره‌های تکاملی اقتباس شده از حوزه زیست‌شناسی در آثار متأخر فردریش فون هایک - به‌ویژه در مورد مفهوم نظم خودجوش - مشاهده می‌شود.
- علاوه بر این، رویکرد اقتصادی نویسندگان همه فن حریفی مانند آدام اسمیت، کارل مارکس، آلفرد مارشال و دیگران نیز گاهی اوقات «تکاملی» توصیف می‌شود.
- نظریه تکاملی بازی‌ها، پیشرفت چشمگیری بوده که به‌تازگی در اقتصاد ریاضیاتی رخ داده است.
- لغت «تکاملی»، گاهی نیز مرتبط با کارهایی قلمداد می‌شود که آن را «نظریه پیچیدگی» هم توصیف می‌کنند. این نظریه نوعاً مربوط به «مؤسسه سانتافه» در ایالات متحده آمریکا است و شامل کاربرد نظریه آشوب و انواع دیگری از شبیه‌سازی‌های رایانه‌ای است. در چنین شبیه‌سازی‌هایی، استفاده از تکرار روش‌های علم دینامیک، الگوریتم‌های ژنتیکی، برنامه‌ریزی ژنتیکی و کارهایی از این قبیل مشاهده می‌شود.

۲- هومن، ۱۹۳۲، ص ۱۰.

۳- وبلن و اهمیت تغییرات نهادی: تغییر بنیان معرفت‌شناختی علم اقتصاد

یکی از مهم‌ترین ایده‌های مطرح شده توسط وبلن موضوع تغییرات نهادی است.^۱ در واقع، از نظر او، تغییرات نهادی اصلی‌ترین واقعیت زندگی اجتماعی هستند و از این رو، علوم اجتماعی باید قبل از هر چیزی نظریه‌ای در خصوص تغییر اجتماعی باشند. وبلن همواره به عدم کفایت نظریه‌های اقتصادی موجود در خصوص صورت‌بندی تغییرات نهادی و فرآیند زندگی تأکید داشته است: «فرآیند زندگی اقتصادی به میزان زیادی هنوز منتظر صورت‌بندی نظری^۲ است. هدف علم اقتصاد باید [صورت‌بندی] فرآیند تغییرات تجمعی باشد، یعنی [صورت‌بندی] توالی تغییر در روش‌های انجام امور زندگی - [به عبارت دیگر، صورت‌بندی] روش‌های رویارویی و فراهم‌آوری امکانات مادی زندگی»^۳. وبلن معتقد است، برای درک دقیق فرآیند زندگی اقتصادی و تغییرات ملازم با آن لازم است توجه اقتصاددانان از اموری که تحت عنوان‌هایی مانند سرمایه طبقه‌بندی شده‌اند، یعنی از اشیای مادی که در خدمت بشر هستند، به اموری همچون دانش بشری، مهارت و میل وافر انسان به تولید معطوف شود، زیرا او معتقد است، این گروه دوم همان عادات فکری^۴ یا به عبارت دیگر، نهادها هستند، «... و به معنای دقیق کلمه آنها [این عادات فکری] چیزهایی هستند که موجب فرآیند توسعه صنعتی می‌شوند».

در واقع، اینجا یکی از بزنگاه‌هایی است که ما شاهد تغییر بنیان معرفت‌شناختی علم اقتصاد توسط وبلن هستیم. وبلن نیز مانند کامنز، البته در قالبی متفاوت و سال‌ها قبل از او، خواهان تغییر نگرش از امور فیزیکی و مکانیکی، به عبارت دیگر، از کالاها، به سمت انسان است، زیرا اعتقاد دارد، «خواص و ویژگی‌های فیزیکی مواد در دسترس بشر ثابت و بدون تغییر هستند، حال آنکه، کارگزاری انسان تغییر می‌کند»^۵ و این تغییر مهم‌ترین مفهومی است که وبلن بر آن تأکید دارد. «تغییراتی که در وسایل و ابداعات مکانیکی رخ می‌دهد، نمودی از تغییرات در عامل انسانی^۶ هستند»، یعنی عامل انسانی علت اصلی تغییرات است. این تأکید بر تغییر، هم انسانی و هم نهادی،

۱- به‌طور اساسی نهادگرایی مانند استنفیلد (۱۹۹۹)، معتقدند، تغییرات نهادی اصلی‌ترین مسأله اقتصادی اقتصاد نهادگرایی قدیم یا چنانکه مورد پسند استنفیلد بوده، OIE (old institutional economics) است.

2- Theoretical Formulation

۳- وبلن، ۱۸۹۸، ص ۳۸۷.

4- Habits of Thought

۵- وبلن، همان منبع.

6- Human Factor

موضوعی است که موجب شده اقتصاد وبلن کاملاً محتوایی پویا یابد: «هدف از تلاش برای تداوم توسعه تهیه و تدارک امکانات مادی زندگی انسان است و بنابراین، اینجاست که باید نیروهای محرک فرآیند توسعه اقتصادی مطالعه شود، البته اگر قرار است مسایل به شکلی پویا مطالعه شوند. در نتیجه، اگر قرار است علم اقتصاد در مسیر علوم تکاملی قرار گیرد، باید کنش اقتصادی [که به طور ذاتی، پویاست] موضوع مورد مطالعه این علم شود»^۱.

به اعتقاد وبلن، عدم توجه به این تغییرات، به ویژه تغییر در عادات فکری، موجب شده است که تمام نظریات اقتصاد مرسوم ماهیت انسان را داده شده^۲ در نظر بگیرند و انسان به یک عنصر منفعل و اساساً ساکن^۳ تبدیل شود^۴.

در مقابل، وبلن معتقد است که تمایلات اقتصادی انسان برای فراهم آوردن ابزارها و امکانات مادی زندگی^۵ اصلی ترین عامل در به وجود آوردن تغییرات و رشد فرهنگی است. «تمایلات اقتصادی بشر نقش بسزایی در رشد فرهنگی همه جوامع داشته است. به طور عمده و بسیار آشکار، این علاقه مندی و تمایلات [اقتصادی] شکل گیری و رشد جمعی^۶ گستره ای از رسوم و روش های زندگی را هدایت کرده است که اکنون تحت عنوان «نهادهای اقتصادی»^۸ شناخته شده اند»^۹.

به همین خاطر است که وبلن مهم ترین هدف خود را که همان تبدیل علم اقتصاد به یک علم تکاملی است، چنین خلاصه می کند: «... اقتصاد تکاملی باید نظریه ای در خصوص فرآیند رشد

۱- همان، ص ۳۸۸.

2- Given

3- Inert

۴- وبلن، همان منبع، ص ۳۸۹؛ توجه داشته باشیم که این قسمت از بحث وبلن کلیدی ترین مفهومی است که تقریباً هاجسون در بیشتر تحقیقات خود روی آن تمرکز کرده است و همچنان، بعد از گذشت بیش از صد سال از زمان بحث های وبلن، اقتصاددانان مرسوم را به آن متهم می کند و آنها هنوز پاسخ قانع کننده ای به این ایرادهای هاجسون نداده اند.

۵- این موضوع، یعنی تأکید وبلن بر تلاش انسان برای فراهم آوردن امکانات مادی زندگی (material means of life)، یکی از مهم ترین موضوع هایی است که استنفیلد به عنوان یکی از رهبران معاصر OIE روی آن تأکید بسیار دارد.

6- Cumulative Growth

7- Guide

۸- وبلن معتقد است تمایلات اقتصادی چنان بر همه ابعاد ساختار فرهنگی سایه افکنده است که تقریباً می توان همه نهادها را از برخی جهات نهادهای اقتصادی در نظر گرفت.

۹- همان منبع، ص ۳۹۲.

نهادگرایی وبلن ۹۷

فرهنگی باشد، فرآیندی که توسط تمایلات و منافع اقتصادی تعیین می‌شود، یعنی باید نظریه‌ای در خصوص توالی تجمعی نهادهای اقتصادی باشد و برحسب فرآیند بیان شود.^۱

وبلن از یک سو، یکی از ضعف‌های اساسی اقتصاد لذت‌گرا را در این می‌داند که نمی‌تواند رشد تجمعی عادات فکری را درک کند و از سوی دیگر، تکامل ساختار اجتماعی را فرآیند گزینش و انتخاب طبیعی نهادها (عادات فکری) معرفی می‌کند. البته، از نظر او، ماهیت این فرآیند گزینشی «کم‌اهمیت‌تر از نهادهایی است که با این یا آن روش تحول و توسعه می‌یابند. نهادها باید همراه با شرایط محیطی متحول تغییر یابند، زیرا آنها به‌طور طبیعی و عادی، پاسخگوی محرک‌هایی هستند که محیط تغییر‌یابنده ایجاد می‌کند. تحول و توسعه این نهادها، تحول و توسعه جامعه است»^۲. وقتی تحول و توسعه جامعه انسانی مترادف با تحول و توسعه نهادها باشد، پس می‌توان گفت که مطالعه تغییرات نهادی محوری‌ترین مسأله در نزد وبلن و اقتصاددانان نهادگرا بوده است.^۳ اهمیت این نکته زمانی بیشتر مشخص می‌شود که بدانیم براساس بینش وبلن، «نهادها در اصل نظام تفکر فراگیری هستند که با توجه به روابط ویژه و کارکردهای خاص افراد و اجتماع شکل می‌گیرند و شیوه زندگی مردم»، در واقع، تجلی الگوهای نهادی حاکم بر جامعه است که

۱- همان منبع، ص ۳۹۳.

۲- وبلن، ۱۳۸۳، صص ۲۱۱-۲۱۰.

۳- به عقیده دیوید همیلتون، یکی از برجسته‌ترین مفسران آرای وبلن، تقریباً تمام نهادگرایان مفهوم تغییر را یکی از مهم‌ترین خصایص تمایزبخش اقتصاد نهادگرا می‌دانند. «برخی بر یک مفهوم به‌عنوان مهم‌ترین خصیصه تأکید کرده‌اند و برخی بر خصیصه‌ای دیگر، اما این واقعیتی انکارناپذیر است که همه آنها با این موافق هستند که نهادگرایی برحسب این یک موضوع (تغییر) [با دیگر مکاتب، به‌ویژه مکتب مرسوم] تفاوت دارد» (همیلتون، ۱۹۹۹، ص ۱۶).

البته همیلتون می‌پذیرد که اقتصاددانان کلاسیک نیز سعی کرده‌اند با مفهوم تغییر سروکار داشته باشند، اما معتقد است، در پرداختن به مفهوم تغییر تفاوت‌هایی بین نهادگرایی و مکتب مرسوم وجود دارد. در واقع، او نشان می‌دهد که بین این دو پارادایم فکری در خصوص مفهوم و ماهیت تغییر تفاوت‌های اساسی وجود دارد. کلاسیک‌ها و در کل اقتصاددانان مکتب مرسوم، تغییر را یک مقوله ناپیوسته می‌دانند و به نوعی آن را در برقراری مجدد تعادل جست‌وجو می‌کنند. ضمن آنکه، علت تغییر را مستقل از نظام اقتصادی می‌دانند، یعنی عناصر خارج از نظام موجب اختلال در نظام می‌شوند. در واکنش به اختلال ایجاد شده توسط این عناصر باید یک تعدیل جدید صورت پذیرد. در مقابل، نهادگرایان تغییر را بخشی از فرآیند اقتصادی در نظر می‌گیرند. نهادگرایان بر این باورند که نظام اقتصادی به‌طور پیوسته و در هر لحظه از زمان در معرض فرآیند تغییرات تجمعی است و اینکه مطالعه علم اقتصاد برابر است با مطالعه این فرآیند.

الگوهای رفتاری افراد را قالب می‌زنند و «تنها از طریق دگرگون شدن طرز تفکر طبقات مختلف جامعه است که ساختار اجتماعی دگرگون می‌شود، تحول و توسعه می‌یابد و خود را با وضعیت‌های متفاوت سازگار می‌کند یا در آخرین نقطه تحلیل، تحول ساختاری از طریق تحول در شیوه فکری افرادی صورت می‌گیرد که جامعه را تشکیل داده‌اند»^۱. این تأکید بر تغییرات نهادی به‌عنوان اصلی‌ترین واقعیت زندگی اجتماعی موجب شد که ویلن با هوشمندی تمام مکتب مرسوم را مورد انتقاد قرار دهد و این انتقاد خود را متوجه بنیان‌های معرفت‌شناختی و بن‌انگاره‌های آن کند، زیرا آنها را ایستا و غایت‌شناسانه می‌دانست.

۴- غایت‌شناسانه بودن علوم غیر تکاملی

ویلن در اغلب آثار خود یکی از ایرادهای اساسی علوم غیر تکاملی را رویکرد غایت‌شناسانه آنها می‌داند. کواتس (۱۹۵۴)، معتقد است، منظور او از غایت‌شناسی، به تمایل اقتصاددانان برای عالمانه و عامدانه دانستن جهت‌گیری قوانین طبیعت به سمت پایان یا سرانجامی مشخص اشاره دارد. آنچه در اینجا از نظر ویلن ایراد داشت آن بود که غایت‌شناسی با دیدگاه بهبودیابندگی نسبت به تغییرات اقتصادی منطبق شده بود. در واقع، غایت‌شناسی اقتصاد مرسوم چیزی است که از آن به‌طور عموم با عنوان غایت‌شناسی کیهان‌شناختی^۲ یاد می‌کنند و به نوعی روند رو به بهبود در تمام تغییرات اشاره دارد. در مقابل این پیش، غایت‌شناسی فردی وجود دارد که ویلن از آن استقبال می‌کند و به معنای آن است که طبیعت انسان به شکلی عالمانه برانگیخته می‌شود، یعنی دارای علت معلوم است.^۳

۱- همان منبع، صص ۲۱۲-۲۱۱.

2- Cosmological Teleology

۳- یکی از تلاش‌های ویلن پیوند زدن این غایت‌شناسی به روان‌شناسی لذت‌گراست. او از این طریق قصد داشت اساس اقتصاد مرسوم را متزلزل کند. از نظر ویلن، نگرش غایت‌شناسانه به حوادث و نگرش لذت‌گرایانه نسبت به انگیزه انسان پیوندی ناگسستنی با یکدیگر دارند. «با فرض یک روند بهبودیابنده و غیرقابل ابطال در حوادث، انسان چیزی جزء یک واسطه مکانیکی در توالی حوادث نخواهد بود» که به دنبال حداکثر ساختن لذت خود است. ویلن معتقد است، تحت هدایت چنین تفکری و همچنین دیگر مفاهیم روان‌شناختی همراه و همخوان با آن، رفتار انسان به‌عنوان پاسخی عقلایی به اقتضای موقعیتی که در آن قرار گرفته است درک و تفسیر می‌شود. این واکنش عقلایی به محرک‌های لذت و درد نوعاً و به‌طور عمده واکنش‌هایی‌اند که اقتصاددانان مرسوم بسیار به آن خوش‌بین هستند و امیدوارند که رخ دهد.

نهادگرایی ویلن ۹۹

در خصوص مفهوم غایت‌شناسی، اغلب اوقات بحث‌های ویلن دچار نوعی تفسیر نادرست شده است، اما حقیقت آن است که ویلن از غایت‌مند بودن کنش‌های انسانی غفلت نکرده و معتقد است، کنش انسانی غایت‌شناسانه است. به این معنا که «انسان همواره و همه جا به دنبال آن است که کاری انجام دهد. تعیین دقیق اینکه آنها به دنبال چه هستند، ممکن نیست، مگر از طریق بررسی دقیق جزئی فعالیت آنها، اما از آنجا که ما ناگزیریم با زندگی آنها به‌عنوان اعضای تشکیل‌دهنده جامعه اقتصادی سروکار داشته باشیم، این واقعیت کلی باقی می‌ماند که زندگی آنها یک فعالیت در حال گسترش و غایت‌مند است»^۱.

نکته مهم و مورد تأکید ویلن این است که این غایت‌مندی را نمی‌توان به توالی کلی حوادث نسبت داد. در واقع، او معتقد است، «پرسش مربوط به گرایش موجود در حوادث به سمت پایانی مشخص را نمی‌توان پاسخ داد مگر بر مبنای پیش‌ذهنیت و پیش‌فرض‌های فردی که در جست‌وجوی آن تمایل است. به‌منظور جست‌وجو برای تمایل [حوادث به سمت پایانی مشخص] ما باید صاحب تصوراتی در خصوص هدف (پایان) قطعی که قرار است جست‌وجو شود یا روند مشروع^۲ حوادث باشیم، اما تصور روند مشروع در جریان حوادث یک پیش‌ذهنیت فراتکاملی^۳ است و خارج از دامنه تحقیق در خصوص توالی علی هر فرآیندی قرار دارد»^۴.

به عبارت دیگر، ویلن به غایت‌مند بودن رفتار انسان باور دارد، اما معتقد است، این غایت‌مندی قابل تعمیم به روند کلی حوادث نیست، چنانکه اقتصاددانان مرسوم مایل هستند این غایت‌مندی را در تحلیل‌ها و فرمول‌های تعادلی خود نشان دهند. علاوه بر این، ویلن حتی در غایت‌شناسانه بودن رفتار انسان تفاوت اساسی با اقتصاددانان مرسوم دارد و جبری بودن برخی کنش‌های انسانی را فراموش نمی‌کند. «البته این درست است که رفتار انسانی از دیگر پدیده‌های طبیعی به دلیل ذهن اندیشمند انسان، متمایز می‌شود و هر علمی که در ارتباط با رفتار انسانی است، باید با این واقعیت آشکار مواجه شود که جزئیات چنین رفتاری در نتیجه شکلی غایت‌اندیشانه^۵ به خود خواهد گرفت، اما این ویژگی خاص اقتصاد لذت‌گرایانه است که به اجبار بن‌انگاره‌های خویش، توجه خود را تنها به جنبه غایت‌نگرانه رفتار انسانی معطوف ساخته است. از این رو، با این رفتار تنها تا جایی که بتوان آن را در قالب

۱- ویلن، ۱۸۹۸، ص ۳۹۱.

2- Legitimate

3- Extra-evolutionary

۴- همان منبع، ص ۳۹۲.

5- Teleological Form

محاسبات یا انتخاب‌های عقلایی و غایت‌گرایانه تفسیر کرد، سروکار دارد. [اما چیزی که این گروه از اقتصاددانان از آن غفلت دارند این است که] هم‌زمان این نیز تا اندازه‌ای صحیح است که رفتار انسانی، اعم از اقتصادی و غیره، به اجبار عناصری مانند خوگیری (کسب عادت)^۱ و الزام‌های عرفی^۲، گریزی از توالی علت و معلول ندارد، اما واقعیت‌های این نظم که برای علوم مدرن جدی‌تر از جزئیات غایت‌نگرانه رفتار است، به‌لزوم خارج از حوزه توجه اقتصاد لذت‌گرا قرار می‌گیرد، به دلیل اینکه نه می‌توان چنانکه بن‌انگاره‌های آن می‌طلبد، آن را در قالب خرد کافی تعبیر و تفسیر کرد و نه می‌توان آن را در قالب یک دکترین غایت‌اندیشانه ارایه داد» (ویلن، ۱۹۰۹).

در مجموع، ویلن معتقد بود که توسل به بن‌انگاره‌هایی مانند غایت‌شناسی موجب شده است اقتصاد مرسوم نتواند موضوع مهم تغییرات نهادی را در تحلیل‌های خود بگنجانند و منظور او از اینکه علم اقتصاد یک علم تکاملی نیست^۳ تا حد زیادی ناظر به این بحث است که نظریه‌های آن تغییرات

1- Habituation

2- Conventional Requirements

۳- یکی از نکاتی که اغلب در خصوص آن سوء تعبیر وجود دارد، منظور ویلن از مفهوم تکاملی بودن است. برخی تصور می‌کنند که علم اقتصاد تکاملی نیست، زیرا واقع‌گرایانه نیست، اما ویلن (۱۸۹۸) معتقد است، تفاوت علوم تکاملی با علم اقتصاد در واقع‌گرایانه بودن آنها نیست، زیرا علم اقتصاد نیز تلاش دارد واقع‌گرایانه باشد، به این معنا که سعی دارد با واقعیات سروکار داشته باشد. عده‌ای نیز معتقدند، علوم تکاملی، علمی هستند که در خصوص فرآیندند، اما ویلن معتقد است اگر منصف باشیم بسیاری از نظریه‌های اقتصادی از این آزمون، مانند آزمون واقعیت که در بالا بیان شد، موفق بیرون خواهند آمد؛ برای مثال، نظریه‌های جان استوارت میل در خصوص تولید، توزیع و مبادله، نظریه‌هایی از فرآیندهای خاص اقتصادی هستند و میل به شکلی سازگار و مؤثر توالی واقعیات مورد مطالعه را مورد توجه و بررسی قرار داده است.

در نتیجه، می‌توان گفت که تفاوت بین علوم تکاملی و علوم غیرتکاملی در تأکید بر واقعیات یا نبود تلاش برای صورت‌بندی و تبیین الگوهای موجود در فرآیند و توالی حوادث نبوده است. حتی ویلن معتقد است، این نیز تصور غلطی است که متقدمان کلاسیک در صورت‌بندی نظریه‌هایشان و تبدیل داده‌ها به بدنه‌ای از دانش نسبت به حضور علت و معلول غفلت کرده‌اند.

در مقابل، ویلن بر این باور است که تفاوت علوم تکاملی و غیرتکاملی دو منشأ اصلی دارد: ۱- تفاوت در مبنای ارزیابی واقعیات‌ها برای اهداف علمی یا در تمایلی که از منظر آن واقعیات درک می‌شوند. اقتصاددانان کلاسیک سعی می‌کنند واقعیات را به سمت پیش‌ذهنیت‌های خود هدایت کنند و از آنها چیزی بسازند که مورد پسند آنهاست، یعنی آنها را به سمت تعادل سوق می‌دهند (که از این نظر می‌توان گفت با واقعیات برخوردی غیرواقع‌گرایانه دارند)، در مقابل، تکاملی‌ها سعی دارند واقعیات را در چهارچوب روابط علی یا توالی کمی موجود در پدیده‌ها آزمون کنند. ۲- عدم توجه کافی به خصیصه تجمعی علت و معلول، یعنی علت و معلول به صورت خطی دیده می‌شوند و زمانی می‌توان علت و معلول را به صورت تجمعی مورد بررسی قرار داد که نهادها و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری آنها، به عبارت دیگر، رابطه متقابل آنها با افراد وارد تحلیل شود. به همین سبب می‌توان گفت نظریه‌های مرسوم به علت نادیده گرفتن نهادها و تغییرات نهادی و رابطه دوسویه

نهادگرایی وبلن ۱۰۱

نهادی را نادیده می‌گیرند و نهادهای موجود را بدیهی فرض می‌کنند و در درون این چهارچوب به شدت انتزاعی، تنها اقدام به طبقه‌بندی قیمت‌ها، ارزش‌ها و روابط بین پدیده‌های اقتصادی می‌کنند، به همین سبب علم اقتصاد را یک علم ردگان‌شناختی (تاکسونومیک) در نظر می‌گیرد و چون وبلن واقعیت‌های زندگی اقتصادی را بی‌ربط به پی‌گیری حقیقت علمی نمی‌دانست، از این‌رو، از رویه ردگان‌شناسانه اقتصاد نئوکلاسیک که در آن تنها یک طبقه‌بندی از پدیده‌های اقتصادی ارایه می‌شود، روگرداند و تمرکز تحلیلی خود را بر تکامل اجتماعی متمرکز ساخت.

۵- تکامل اجتماعی از نظر وبلن

وبلن تکامل اجتماعی را به سه مرحله بزرگ تقسیم می‌کند: ۱- مرحله وحشی‌گری^۱، ۲- مرحله بربریت و ۳- مرحله صنعتی و مدرن. مرحله اول تقریباً شبیه دوران ماقبل تاریخ است. خصیصه محوری سازمان اجتماعی آن مرحله فقدان عمومی نهادهای پایه‌ای مانند مالکیت، مذهب، جنگ و دولت است. وبلن معتقد است، در مراحل اولیه تکامل زندگی، «یعنی در بین گروه‌های وحشی تفکیک شغلی بسیار کم و تمایز رشک‌انگیز بین طبقه‌های اجتماعی و شغل‌های مختلف، انسجام و شدت کمتری دارد». یکی از ویژگی‌های این دوران آن است که سلسله مراتب طبقاتی در آن وجود ندارد و نشانه‌ای از وجود طبقه مرفه در آنها نیست. این دوران «شامل آشتی‌جویترین گروه‌های انسانی - شاید با تمام خصلت‌های آشتی‌جویی - است. در حقیقت، مهم‌ترین ویژگی مشترک اعضای چنین اجتماع‌هایی این است که چنانچه در برابر فشار یا نیرنگ قرار گیرند، نوعی ناکارایی توأم با خوشرویی از خود نشان می‌دهند»^۲. در آن زمان رفتار بشر توسط انگیزه‌های فاقد

نهادهای انسان، توانستند در چهارچوب علوم تکاملی قرار گیرند. در نتیجه، گرفتار نوعی انتزاع برای ظرافت بیشتر در ساخت نظریه‌های خوش‌تراش شدند و تنها اقدام به طبقه‌بندی موضوع‌ها و پدیده‌های مختلف کرده‌اند. در مجموع، وبلن معتقد بود، علم اقتصاد چنان به مقولاتی مانند «طبیعی»، «نرمال»، «تمایلات»، «اصول کنترل‌کننده» و «علل اختلال‌زا» دل خوش کرده است که نمی‌توان آن را جزو علوم تکاملی طبقه‌بندی کرد (وبلن، ۱۸۹۸، ص ۳۸۱).

1- Savage

۲- وبلن، ۱۳۸۳، صص ۵۷-۵۵.

۱۰۲ فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی، سال چهاردهم، شماره ۵۲، بهار ۱۳۹۳

شر، یعنی سه غریزه محوری و مورد تأکید وبلن که عبارت‌اند از کارورزی (مهارت‌جویی)، تمایلات والدینی و کنجکاوی صرف^۱، هدایت می‌شدند.

اما مرحله بعد، مرحله بربریت است: بعد از آنکه کارورزی (هنرهای صنعتی) بتواند به حد کافی پیشرفت کند و مازادی از کالاها و خدمات را ایجاد کند، جامعه یغماگر شکل می‌گیرد. در این هنگام، نهادهایی مانند دولت، مالکیت، جنگ و طبقات اجتماعی به وجود می‌آیند و جامعه به آن صورتی که ما آن را می‌شناسیم سازمان می‌یابد. در همین دوران و به موازات شکل‌گیری مالکیت، نهاد طبقه مرفه ظهور می‌یابد. مطابق نظر وبلن، «در روند تکامل فرهنگی، ظهور طبقه مرفه با آغاز شکل‌گیری مالکیت همراه است»^۲.

در این مرحله، طبقه مرفه و نخبگان حاکم افسار اژدهای نفس خود را رها می‌کنند و بیشترین سهم را از مازاد تولید شده توسط انسان عادی که سرگرم فعالیت‌های مولد است، مطالبه می‌کنند. این گروه برای به جیب زدن حق شفعه^۳ خود به شکلی یغماگرانه عمل می‌کنند و این عمل خود را از طریق نهادهایی مانند مالکیت، جنگ، القای خرافات و وحشت از مسایل ماوراءطبیعی به مردم عادی عملی می‌کنند.

اما مرحله بعد، مرحله صنعتی و مدرن است که به لحاظ سازمان اجتماعی مانند مرحله بربریت مبتنی بر اصل یغماگری است، با این تفاوت که در این مرحله، نهادهای یغماگری تفاوت‌های اساسی با مرحله بربریت دارند.

۱- مطابق تفسیر هودر (۱۹۵۶)، کارورزی (workmanship) از نظر وبلن دو مفهوم دارد: الف- بهره‌وری مادی، دانش تجربی، فناوری یا در یک کلام، هنرهای صنعتی و ب- انجام یک شغل به نحو احسن. تمایلات والدینی (parental bent) اشاره به نوعی حس اینارگرانه نسبت به قوم و خویش و هم‌مسلمانان فرد دارد، اما کنجکاوی صرف (idle curiosity) نیز عبارت است از جست‌وجوی بی‌طرفانه و بی‌غرضانه دانش و معرفت، یعنی جست‌وجوی علم برای نفس خود علم. کنجکاوی صرف یکی از مقولاتی است که وبلن بر آن به‌عنوان یکی از منابع اصلی پیشرفت‌های فناورانه تأکید دارد و آن را یک عامل خلاق (creative factor) در تمدن می‌داند. در مقابل این سه غریزه که به نوعی در نظر وبلن خیر تلقی می‌شوند، سه غریزه وجود دارد که از نظر او شر و به نوعی مانع پیشرفت و توسعه هستند. اینها عبارت‌اند از: غریزه یغماگری، گرایش به چشم و هم‌چشمی‌های رشک‌انگیزانه و غریزه خودخواهی.

۲- وبلن، ۱۳۸۳، ص ۶۹: در واقع، وبلن بر این باور است که طبقه مرفه و مالکیت، جنبه‌های متفاوت از واقعیت‌های کلی یکسانی هستند.

۳- البته این تقدم و اولویت را نیز آنها مطابق اسلوب‌های یغماگرانه و قلدرمابانه خود در ذهن تمام آحاد جامعه جا انداخته‌اند و گرنه حقی طبیعی نیست.

نهادگرایی وبلن ۱۰۳

مهم‌ترین نکته در تحلیل وبلن از این مراحل، شکل‌گیری و تکامل نهادها و تأثیر آنها بر ایجاد الگوهای رفتاری متفاوت است. همان‌طور که بیان شد، در مرحله اول نهادها وجود ندارند. در مرحله بربریت نهادها شکل می‌گیرند و به دو دسته کلی قابل تقسیم هستند: الف- نهادهای مولد و ب- نهادهای یغماگر که هر یک الگوهای رفتاری مرتبط با خود را به وجود می‌آورند. نهادهای مولد، نهادهایی هستند که به‌طور عمده مرتبط با گزینه کارورزی و کنجکاوی صرف و به دنبال ایجاد روحیه کار و تلاش هستند. نهادهای یغماگر، نهادهایی هستند که بیشتر به دنبال ایجاد الگوهای رفتاری مبتنی بر اتلاف هستند، مانند چشم و هم‌چشمی. در واقع، نهادهای یغماگر حتی موجب می‌شوند مردم به‌جای آنکه در فرآیند تولید کالاها و خدمات شرکت کنند و از این طریق خدماتی به رفاه عمومی داشته باشند، از نخبگان حاکم خود متابعت و برای این منظور تلاش می‌کنند تا از طریق تظاهر و اتلاف و به رخ کشیدن، از همسایه‌ها و همشهری‌های خود پیشی گیرند.

اما در دوران مدرن نیز دو طبقه‌بندی کلی از نهادها می‌توان ارایه کرد؛ نهادهای صنعتی که الگوهای رفتاری ابزاری یا فناورانه را به وجود می‌آورند و نهادهای پولی^۱ که به نوعی، استثمار پولی را جایگزین استثمار مبتنی بر زور می‌کنند.

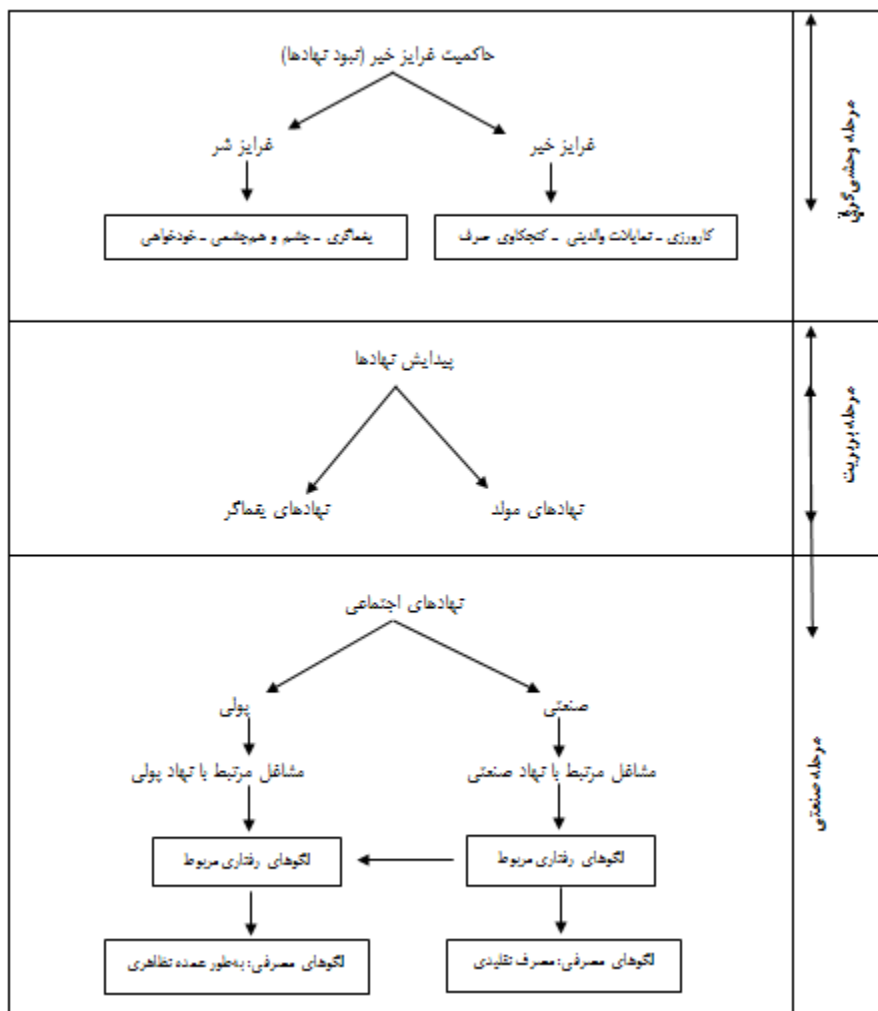
بنابراین، می‌توان گفت، وبلن برای تحلیل رفتارهای اقتصادی، ابتدا یک طبقه‌بندی کلی از نهادهای اجتماعی جامعه ارایه می‌کند. به‌طور مشخص، برای دنیای مدرن، او نهادهای اقتصادی را به دو طبقه «پولی» و «صنعتی» تقسیم می‌کند و براساس این تفکیک شغل و حرفه افراد جامعه را طبقه‌بندی و براساس این طبقه‌بندی الگوهای رفتاری رایج را در بین مردمان هر کدام از این طبقات دسته‌بندی و از این طریق نیز الگوهای مصرفی آنها را تحلیل می‌کند. این موضوع موجب شده است که یک نوع پیوستگی و کل‌نگری نسبی در تحلیل او مشاهده شود، به نحوی که تقریباً تمام اجزا به‌طور یک زنجیره کامل در تحلیل گنجانده شده‌اند.^۲ این تبیین را می‌توان در نمودار شماره ۱، خلاصه کرد.

1- Pecuniary

۲- البته باید خاطر نشان شود که این تحلیل وبلن مانند دیگر تحلیل‌های انسانی مطلق و کامل نیست، بلکه در حد کلی و نسبی درست می‌نماید.

۱۰۴ فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی، سال چهاردهم، شماره ۵۲، بهار ۱۳۹۳

نمودار ۱- تبیین تکامل اجتماعی از نگاه ویلن



مأخذ: یافته‌های تحقیق.

یکی از نکات مهم و باارزشی که از تحلیل یادشده می‌توان دریافت، این است که برخلاف تصور مرسوم، توسعه و تحول اقتصادی مسیر یگانه و یکتایی را نمی‌پیماید. در واقع، براساس بینش ویلن توسعه و تحول اقتصادی بر دو مسیر ناهم‌گرا جریان می‌یابد. «با توجه به حفظ‌گزینشی استعدادها و توانایی‌های فردی، این دو مسیر عبارت‌اند از: مسیر مالی [پولی] و مسیر تولیدی

نهادگرایی و بلن ۱۰۵

[صنعتی]. از لحاظ حفظ گرایش‌ها، طرز تفکرها و ویژگی‌های روانی، این دو مسیر عبارت‌اند از: سوگیری رشک‌انگیزانه و خودبینانه و سوگیری صرفه‌جویانه و غیررشک‌انگیز. ... شغل‌های مالی [پولی] در عمل و به‌طور عمده استعدادها و گرایش‌های دسته اول را می‌طلبند و به‌طور گزینشی آنها را در جامعه حفظ می‌کند. شغل‌های صنعتی و تولیدی هم دسته دوم را به کار می‌گیرد و در حفظ آنها می‌کوشد. یک بررسی جامع روان‌شناختی نشان می‌دهد که هر یک از این دو دسته گرایش‌ها و استعدادها به صورت خلق و خویی معین و چندوجهی بروز می‌کند.^۱

روی دیگر سکه در تحلیل تکامل اجتماعی و بلن در تضاد نهادها و فناوری یا به عبارت دیگر، همان دوگان معروف و بلن نهفته است. حقیقت آن است که وبلن نگاه چندان مثبتی به نهادها نداشت و به‌طور عمده آنها را مانع توسعه می‌دانست. در اینجا می‌توان به دوگانگی مشهور وبلن بین اقدام‌های فنی و ابزاری که از طریق آنها انسان‌ها زندگی کرده و الگوهای نهادینه شده و آیینی قدرت و جایگاه که براساس آن زندگی می‌کنند، اشاره کرد. البته، الگوهای نهادی به‌عنوان نیروی مقاوم در برابر تغییر در نظر گرفته می‌شوند، به دو دلیل، هم به این سبب که تغییر عادات نیازمند تلاش است و هم به این دلیل که تغییرات اجتماعی ناشی از پیشرفت فناوری ممکن است وضعیت موجود قدرت و جایگاه را تهدید کند. این کش‌وقوس بین پیشرفت فناوری و عقب‌ماندگی نهادی موجب بروز مشکلات ناشی از تعدیلات نادرست نهادی^۲ می‌شود و این تعدیلات نادرست یا به عبارت دیگر، وقفه‌های فرهنگی می‌تواند پیامدهای قابل توجهی به دنبال داشته باشد و به فعلیت رسیدن جریان بالقوه درآمد حقیقی را با مشکل مواجه سازد.

استفیلد (۱۹۹۹) معتقد است، اغلب اوقات دوگانگی وبلن یک وجهی^۳ به تصویر کشیده شده است. براساس این تصویر، اینرسی واپس‌گرای نهادها مانند مانعی در برابر نیروی ترقی‌خواهانه تغییرات فناورانه عمل می‌کند. تردیدی وجود ندارد که در برابر تغییر مقاومت‌هایی وجود دارد و دیگر اینکه اغلب اوقات این مقاومت ناشی از عادت حمایت از رتبه‌بندی‌های اجتماعی است، اما واضح است که برخی صاحبان قدرت و جایگاه خود دست به فراهم آوردن تغییراتی می‌زنند که معتقدند، به تقویت و بهبود رتبه‌های نسبی آنها منجر می‌شود. تصمیمات کارگزارانه‌ای که برای پیشبرد تغییرات فناورانه طراحی می‌شوند به لحاظ فرهنگی ضعیف‌تر از تصمیمات کارگزارانه‌ای

۱- وبلن، ۱۳۸۳، صص ۲۵۲-۲۵۱.

2- Institutional Maladjustments

3- One-sidedly

که برای جلوگیری از این تغییرات طراحی می‌شوند، نیستند. به نظر می‌رسد، بهترین بیان از دوگانگی وبلن، بیان آن به‌عنوان جهت‌گیری رشک‌انگیزانه^۱ در برابر جهت‌گیری غیررشک‌انگیزانه^۲ باشد. پذیرش تغییرات و مقاومت در برابر آن به شکلی رشک‌انگیزانه تحریک می‌شود، زیرا تغییراتی که به گروهی منفعت می‌رساند به زیان دیگران است. منفعت غیررشک‌انگیزانه آن منفعتی است که گونه‌های انسانی^۳ به شکلی غیرشخصی^۴ به‌دست می‌آورند؛ تغییرات غیررشک‌انگیزانه نیز آن تغییراتی‌اند که در راستای مقاصد یا منافع عمومی هستند.

تا این قسمت بحث مقاله حاضر به‌طور عمده به دو تلاش ارزنده وبلن، یعنی تحول در بنیان‌های معرفت‌شناختی علم اقتصاد و به‌وجود آوردن بینشی نهادی در تحلیل‌های اقتصادی اشاره داشت، اما وبلن در راه شناخت خود مسیر متعارف را طی نکرد و برای این راه، بنیان روش‌شناختی متفاوتی را بنا کرد. نظر به اهمیت این مسأله، در ادامه به‌اختصار به برخی از جنبه‌های روش‌شناسی وبلن اشاره می‌کنیم.

۶- روش‌شناسی وبلن

اکنون، با عنایت به آنچه گفتیم، به‌خوبی می‌دانیم که وبلن سعی داشته است با تغییر بنیان‌های معرفت‌شناختی، بنای علم اقتصاد را براساس یک مفهوم و بینش تکاملی پی‌ریزی کند. این واقعیتی است که تجلی آن را می‌توان به‌خوبی در کلمات ستایش‌آمیز وبلن از علوم تکاملی و نسبت‌های تلخ و گزنده او به علوم غیرتکاملی مشاهده کرد. اما پرسش این است که بینش روش‌شناختی وبلن در راه ساخت یک علم تکاملی بر چه مفهومی یا مفاهیمی استوار بوده است؟ در پاسخ باید گفت، نکته مهم در تلاش‌های روش‌شناختی وبلن برای ساخت یک علم تکاملی مفهوم علیت تجمعی است. در واقع، این، کلیدی‌ترین عنصری است که وبلن به علوم تکاملی نسبت می‌دهد، زیرا همان‌طور که پیش از این بیان شد، وبلن به‌خوبی می‌دانست که دانشمندان غیرتکاملی نیز به مفهوم علیت توجه داشته‌اند، اما از نظر وی بینش آنها به مفهوم علیت یک بینش خطی بوده است، یعنی به شکل:

معلول ← علت

1- Invidious Orientation

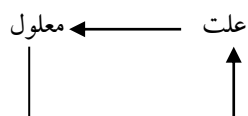
2- Non-Invidious

3- Human Species

4- Impersonally

نهادگرایی و بلن ۱۰۷

این در حالی است که وبلن علیت را به صورت تجمعی در نظر می‌گیرد و بینش بالا را ناکارا و ناکافی می‌داند، زیرا به گرایش‌های حدی فردگرایی یا کل‌گرایی منجر می‌شود. نکته مهم در نسبت فرد و محیط تأثیر متقابل این دو بر یکدیگر است و این، موضوعی نیست که وبلن از آن غافل باشد. به عبارت دیگر، او به‌خوبی نسبت به جریان و تأثیر معکوس معلول بر علت آگاه بوده، درست مانند آنچه در شکل زیر به تصویر کشیده شده است:



در واقع، این، نکته‌ای است که به‌خوبی می‌توان در بینش دوسویه وبلن نسبت به نهادها و انسان (ساختار و کارگزار) مشاهده کرد، در حالی که نهادها معلول کارگزاری انسان هستند، در عین حال، در یک فرآیند بازخوردی، خصلت‌های انسانی را شکل می‌دهند. گرچه این درست است که نهادها از کنش فردی نتیجه می‌شوند، اما نهادها نیز به‌نوبه‌خود کنش‌های فرد را قالب می‌زنند. بنابراین، هر نوع تقلیل روش‌شناختی، چه برحسب فردگرایی و چه برحسب کل‌گرایی، منتفی می‌شود. این بینش موجب شده است که وبلن از هر دو شکل فردگرایی روش‌شناختی و کل‌گرایی روش‌شناختی دوری گزیند.^۱ این دوری را به‌خوبی می‌توان در این بیان وبلن مشاهده کرد: «رشد و جهش ساختار نهادی پیامد سلوک^۲ افراد گروه است، زیرا نهادها از تجارب افراد و از طریق کسب عادات توسط افراد، ظهور می‌یابند و در تجربه‌ای مشابه این نهادها به‌منظور هدایت و تعریف اهداف و غایت سلوک انسان‌ها عمل می‌کنند».^۳

وبلن به‌خوبی می‌دانست که وقتی علیت تجمعی به‌عنوان عنصر اصلی روش‌شناختی پذیرفته شود، در آن صورت، نظریه را گریزی از دو نکته مهم و مورد تأکید او وجود ندارد. این دو پیامد اجتناب‌ناپذیر عبارت‌اند از: ۱- رد تحلیل‌های ایستا و تعادلی و ۲- انکار گزاره‌های غایت‌شناختی. اولی، به یک واقعیت تجربی و ملموس اشاره دارد که در واقعیات زندگی به‌خوبی قابل مشاهده است و دومی نیز به یک باور متافیزیکی نسبت به روند موجود در سیر تحول در امور اشاره دارد. البته، همان‌طور که پیش از این بیان شد، وبلن از غایتمند بودن رفتار انسان آگاه بود و بر آن صحنه

۱- این نکته‌ای است که توسط چاونس (۲۰۰۹) نیز مورد تأکید قرار گرفت.

2- Conduct

۳- وبلن، ۱۹۰۹، ص ۲۴۳.

می‌گذاشت، اما براساس اصل علیت تجمعی که به اعتقاد ویلن در توالی حوادث فرآیندی کور به وجود می‌آورد، غایت‌مندانه بودن این توالی قابل قبول نخواهد بود. به عبارت دیگر، ویلن از این طریق به انکار آن روند بهبودیابنده مورد نظر اقتصاددانان مرسوم در جریان کلی حوادث دست زد. از دیگر ویژگی‌های روش شناختی ویلن مخالفت در برابر اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم) است. درست در زمانی که آرا و اندیشه‌های ویلن در حال فتح عرصه‌های علمی حرفه اقتصاد بود، جریان اثبات‌گرایی نیز رونق بسیاری داشت. با وجود این، ویلن به مخالفت با آن پرداخت و در مقابل تجربه‌گرایی و اثبات‌گرایی، این بینش را رد کرد که علم باید بر مبنای تجربه و بدون پیش‌فرض‌های اضافی و مستقل از مشاهده بنا شود. به همین خاطر، ویلن حمله کنتی^۱ به متافیزیک را رد کرد و معتقد بود که «بستر و زمینه نهایی دانش همواره دارای صفتی متافیزیکی است»^۲. به اعتقاد ویلن «باید یک بینش برگزیده شود» در نتیجه، «هر تلاشی که بخواهد از مبانی متافیزیکی پرهیز کند، همواره محکوم به شکست خواهد بود»^۳. شواهد را همواره می‌توان به شیوه‌های مختلف تفسیر کرد، «در خصوص هیچ موضوعی از دانش بین دو فردی که معرفت آنها مبتنی بر پیش‌فرض‌های متفاوت است، هیچ توافق قابل توجهی رخ نخواهد داد»^۴. ویلن به این موضوع پی برده بود که تجربه به تنهایی نمی‌تواند زیربنای دانش باشد، در واقع، تمام دانش‌ها به پیش‌فرض‌ها اتکا دارند، پیش‌فرض‌هایی که به شکلی اجتناب‌ناپذیر، برخی از آنها متافیزیکی هستند. به‌طور مشخص، یکی از انتقادهای اصلی ویلن به اثبات‌گرایی به این موضوع بازمی‌گشت که علم نیاز به تبیین روابط علی دارد، اما همان‌طور که هیوم به درستی در قرن هجدهم به این نکته اشاره کرده بود، ارتباطات علی قابل مشاهده نیستند. اثبات‌گرایان و تجربه‌گرایانی مانند کنت بر این باور بودند که چون نمی‌توان علت‌ها را از طریق تجربه تشخیص داد، در نتیجه، هر نوع تحقیقی برای یافتن علت‌ها کار بی‌حاصلی است. به اعتقاد هاجسون، ویلن در برابر تجربه‌گرایی به شکل مناسبی «مفهوم علیت» را به‌عنوان امری ضروری «برای انجام یک تحقیق علمی» مطرح ساخته است. «توالی علی ... موضوع اسناد متافیزیکی^۵ است. واقعیتی مربوط به مشاهده نیست و نمی‌توان

1- Comtean Attack

۲- هاجسون، ۲۰۰۴، ص ۱۴۷.

۳- ویلن، نقل از هاجسون، ۲۰۰۴.

۴- همان منبع.

5- Metaphysical Imputation

نهادگرایی و بلن ۱۰۹

آن را جزو واقعیات مربوط به مشاهده در نظر گرفت، بلکه صرفاً خصیصه‌ای است که به آنها نسبت داده می‌شود. علت توسط دانشمندان و دیگران، نسبت داده می‌شود، به‌عنوان امری که ضرورت منطقی دارد، به‌عنوان مبنایی برای [ایجاد] دانشی نظام‌مند در خصوص واقعیات موجود در مشاهدات^۱.

بعد دیگر روش‌شناسی و بلن که بسیار اهمیت دارد، بی‌مهری او به هر دو روش‌شناسی متعارف، یعنی قیاس و استقراست. حمله و بلن به قیاس‌گرایی همان ادعای آشنایی است که می‌گوید نظریه‌پردازان قیاسی به‌طور معمول نمی‌توانند نظام منطقی خود را به محک آزمون تجربی بگذارند، یا اینکه وقتی چنین کاری می‌کنند، اغلب چنان دل‌باخته معیارهای پیش‌اندیشیده شده خود مبنی بر ربط منطقی نظریه هستند که واقعیات را کنار می‌گذارند، البته نه برحسب فرمول‌هایشان، بلکه این واقعیات را موردهای ناهنجاری در نظر می‌گیرند که حاصل علت‌های مزاحم^۲ هستند^۳.

و بلن بر این باور بود که بیش‌مورد تأکید و استفاده در ساخت نظریه‌های اقتصاد مرسوم قیاس‌گرایانه است. این روش باعث شده بود که اقتصاددانان مشاهداتی را که براساس فرمول‌بندی و نظریه‌های ایشان قابل تبیین و تفسیر نباشد، به‌عنوان اموری ناهنجار تلقی کنند. در تمام این نظریه‌ها کارگزاران یا نیروهایی که علت حقیقی به وقوع پیوستن پدیده‌های مختلف در فرآیند زندگی اقتصادی هستند، به‌آسانی نادیده گرفته می‌شوند. در بهترین حالت، پیامد این روش بدنه‌ای از قضایای منطقی است که با روابط عادی و طبیعی پدیده‌ها سروکار دارند، یعنی یک طبقه‌بندی صرف از پدیده‌های اقتصادی. در بدترین حالت، پیامد این روش مجموعه‌ای از پندهای حکیمانه برای هدایت فعالیت‌های اقتصادی و بحث‌های مجادله‌آمیز در خصوص دیدگاه‌های سیاستی البته و بلن استقراگرایی را نیز رد می‌کند. مخالفت و بلن در برابر استقراگرایی را می‌توان به‌خوبی در انتقادهای او از مکتب تاریخی آلمان مشاهده کرد. در واقع، او به‌کارگیری استقرا توسط اقتصاددانان مکتب تاریخی آلمان را به‌شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که «کل دامنه وسیع معرفت و تحقیقاتی که آن مکتب انجام داده است به‌طور معمول به زیور علم آراسته

۱- و بلن، نقل از هاجسون، ۲۰۰۴، ص ۱۴۸.

2- Disturbing Causes

۳- البته، کواتس (۱۹۵۴) معتقد است که و بلن در مخالفت خود نسبت به قیاس‌گرایی پامردی نمی‌کند، به‌ویژه در تحلیل مطالعات کارل مارکس.

۴- و بلن، ۱۸۹۸، ص ۳۸۴.

نمی‌شود، به این معنا که [حتی برای آن مواقعی که دم و دستگاه تحقیقاتی آنها] سازگار است، آنها خود را مشغول احصای داده‌ها و بیانی داستان‌گونه از توسعه صنعتی کرده‌اند و هرگز نظریه‌ای در خصوص هیچ چیز ارایه نکرده‌اند و نتایج تحقیقاتی خود را به بدنه سازگاری از دانش بسط نداده‌اند^۱. وبلن این نقیصه را در ناتوانی مکتب تاریخی آلمان در ارایه یک بیان ژنتیک^۲ از فرآیند زندگی اقتصادی می‌داند. «آنها یک مرور داستان‌گونه از پدیده‌ها ارایه کرده‌اند، نه یک بیان ژنتیک از یک فرآیند در حال توسعه و گسترش»^۳.

در اینجا ضروری به نظر می‌رسد توضیحی درباره روش ژنتیک که وبلن آن را در برابر قیاس‌گرایی و استقراگرایی مطرح ساخت، توضیحاتی داده شود. او روش ژنتیک را چنین توضیح می‌دهد: این روش، روشی است که با نیروها و توالی توسعه سروکار دارد و به دنبال فهم نتیجه از طریق پی‌بردن به این است که چگونه و چرا یک نتیجه خاص رخ داده است. هدف این روش، سازماندهی کردن پدیده‌های اجتماعی در درون یک ساختار نظری مطابق با یک چهارچوب علی است. در واقع، روش ژنتیک روی دیگر همان سکه علیت تجمعی است، یعنی روی دیگر سکه همان «استمراری که در طرح فکری داروین در واقعیت‌ها جست‌وجو و به آنها نسبت داده می‌شود»، استمراری از علت به معلول و برعکس. این طرح فکری، طرحی از علیت تجمعی کور است که در آن نه روندی وجود دارد و نه انتهایی، چه رسد به تعادل. از این رو، می‌توان گفت که وبلن در تأکید بر رویکرد تکاملی، مفهوم علیت تجمعی را به‌عنوان مهم‌ترین عنصر روش‌شناسی خود معرفی و گاهی اوقات این تأکید بر تبیین علی را به‌عنوان بخشی از یک روش ژنتیک توصیف کرده است.

همان‌طور که هاجسون (۲۰۰۴) نیز تأکید می‌کند، یکی از پیامدهای مهم تأکید وبلن بر ایده علیت تجمعی به چالش کشیده شدن انسان اقتصادی مطرح در نظریه‌های اقتصاد جریان اصلی است، زیرا براساس روش‌شناسی وبلن، انسان دستخوش فرآیندهای تکاملی است، از این رو، نمی‌توان او را ثابت یا داده شده^۴ فرض کرد. از این رو، لازم است توجیهی علی در خصوص تعامل بین انسان و ساختار اجتماعی ارایه شود. این توجیه علی را نمی‌توان در فرد متوقف کرد، بلکه باید

۱- وبلن، ۱۸۹۸، ص ۳۷۵.

2- Genetic

۳- همان منبع، ص ۳۸۸.

4- Fixed or Given

نهادگرایی و بلن ۱۱۱

سرچشمه اهداف و ترجیحات فردی را نیز تبیین کرد. در واقع، وبلن با این کار خود، از انسان اقتصادی به سمت انسان نهادی عزیزت می‌کند.

به اعتقاد وبلن، یکی از مشکلات اساسی اقتصاد جریان اصلی آن بود که هیچ تبیین علی نه از «انسان اقتصادی عاقل» و نه از تابع ترجیحات داده شده او ارایه نمی‌کند. این عقلانیت و ترجیحات چگونه در تکامل انسان ظهور یافته‌اند؟ کدام علل و کدام فرآیندها آنها را به وجود آورده‌اند؟ چه وقت و چگونه آنها در تکامل و پیشرفت هر انسان شکل گرفته‌اند؟ و پرسش‌هایی از این دست.

علاوه بر این، وبلن از طریق روش‌شناسی خود توانست تعریف محدود علم اقتصاد به‌عنوان «علم انتخاب» را به چالش کشد. در یک سطح خاص و مشخص از انتزاع ممکن است مطالعه پیامدهای انتخاب فردی برحسب ترجیحات ثابت و داده شده روش مناسبی باشد، اما بینش داروینی ما را ناگزیر می‌کند که در نهایت، سرچشمه و نحوه تکامل آن ترجیحات را بررسی کنیم. اگر اقتصاد خود را به ترجیحات ثابت^۱ محدود و مقید سازد، در آن صورت، ناچار خواهد بود که بپذیرد حوزه آن محدود است و وقتی ما رویکرد اقتصادی را چنین محدود تعریف می‌کنیم، در آن صورت نخواهد توانست بسیاری از پدیده‌ها را تبیین کند.^۲

در حقیقت، این یکی از واقعیت‌های مورد تأکید نهادگرایان است. به عبارت دیگر، می‌توان ادعا کرد که اقتصاد مرسوم به سبب نوع برخورد خود با مسایل و پدیده‌های اقتصادی نتوانسته است و نمی‌تواند بسیاری از پدیده‌ها را تبیین کند. در مقابل، وسعت تحلیلی نهادگرایی این امکان را برای آن فراهم آورده است.

این تفاوت در وسعت رویکرد از این حقیقت نشأت می‌گیرد که وبلن و دیگر نهادگرایان رفتار انسان را در چهارچوب انسان‌شناسی و دیگر علوم اجتماعی مطالعه می‌کنند. از نظر ایشان نیروهای زیادی (مانند غرایز) بر رفتار انسان اثرگذارند و به همین سبب سعی دارند این نیروهای دیگر را به تحلیل‌های اقتصادی خود وارد کنند. به معنای دقیق کلمه، نهادگرایان سعی دارند حرفه اقتصاد را از طریق بینش‌های برگرفته از سایر رشته‌ها تقویت کنند و وسعت بخشند. در نتیجه، با استفاده از بینش‌های برگرفته از سایر علوم اجتماعی، این فرض اقتصادی را که انسان‌ها به دنبال حداکثرسازی مطلوبیت یا به عبارت دیگر، به دنبال حداکثرسازی لذت‌های خودشان هستند، رد می‌کنند. در

1- Fixed Preferences

۲- هاجسون، ۲۰۰۴، ص ۱۵۸.

۱۱۲ فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی، سال چهاردهم، شماره ۵۲، بهار ۱۳۹۳

عوض، این اعتقاد وجود دارد که انسان‌نهادی به‌طور عمده براساس رسوم و عادات رفتار خود را تنظیم می‌کند. ریشه این اعتقاد در اندیشه‌های وبلن است، کسی که تحلیل‌های سنتی اقتصاد را زیور کرد و این ایده را مطرح ساخت که این نهادها و تجارب هستند که مشخص می‌کنند چه چیزی لذت‌بخش و چه چیزی دردآور است.

تا اینجا سعی کردیم در حد بضاعت و دانش خود و کاملاً مبتنی بر چهارچوب ذهنی و تحلیلی جدید و متفاوت از سایر مطالعات موجود، در خصوص جنبه‌های کلیدی بینش وبلن اشارات و تفسیرهایی داشته باشیم. البته هیچ تردیدی وجود ندارد که ابعاد فکری وبلن آن‌قدر وسعت دارد که همواره می‌تواند موضوع بحث‌های مفصل و تازه قرار گیرد. در واقع، کتب و مقالات زیادی را می‌توان در این زمینه تألیف کرد. به همین سبب کندوکاو در سایر جنبه‌های معرفت‌شناسانه و روش‌شناسانه وبلن را می‌توان به سایر مطالعات واگذار کرد، اما در ادامه، برای اینکه تصویر کامل‌تری از تلاش‌های ارزنده وبلن در ساحت علم اقتصاد ارایه کرده باشیم، مروری بر سایر کمک‌های^۱ او داریم.

۲- سایر کمک‌های وبلن

وبلن سهم علمی قابل توجهی در تاریخ اندیشه‌های اقتصادی دارد، به‌طوری که حتی می‌توان ریشه‌های فکری و فلسفی نظریات بسیاری از اندیشمندان بزرگ را در تفکرات او جست‌وجو کرد؛^۲ برای مثال، می‌توان رد نظریه مصرف دوزنبیری را در کتاب معروف وبلن با عنوان «نظریه طبقه مرفه» گرفت.

حقیقت آن است که این کتاب حاوی یکی از شاخص‌ترین نظریه‌های وبلن است. وبلن در این کتاب تلاش کرده تا نظریه مصرف نهادگرا را به‌عنوان بدیلی در برابر نظریه نئوکلاسیکی-

1- Contributions

۲- البته در بسیاری از حوزه‌ها وبلن نسبت به بسیاری از اندیشمندان که واضح برخی از نظریه‌ها در نظر گرفته می‌شوند، سابقه تاریخی دارد؛ برای مثال، بسیاری از نظریه‌های کینز سال‌ها قبل از کینز توسط وبلن ارایه شده‌اند. این نکته‌ای است که نگارنده در یکی از مقالات خود با عنوان «اقتصاد کینز و اقتصاد نهادگرا» (در دست چاپ) آن را نشان داده است.

نهادگرایی وبلن ۱۱۳

مارژینالیستی مصرف مطرح سازد.^۱ یکی از محاسن مهم این نظریه آن است که در آن واحد، نظریه‌ای در خصوص فرهنگ، مصرف، تحولات نهادی، فقر و کار است.

او در این اثر ماندگار نشان می‌دهد که چگونه طبقه مرفه به تدریج و در دوران گذار از عصر توحش به عصر بربریت ظهور می‌یابد و شرایطی را در جامعه به وجود می‌آورد که در آن عده‌ای از مردم، از طریق استثمار دیگران، حاصل دسترنج آنها را به خود اختصاص می‌دهند و در طول زمان بر ثروت و دارایی‌های خود می‌افزایند. این تملک ابتدا از تصاحب زنان آغاز می‌شود و به تدریج بیشتر کالاهای مادی زندگی را دربر می‌گیرد (وبلن، ۱۳۸۳).

وبلن در این نظریه خود در کنار سایر مفاهیم، دو مفهوم برجسته را به ادبیات علم اقتصاد معرفی کرده است که هنوز از موضوع‌های قابل تأمل به شمار می‌آیند: ۱- فراغت تظاهری و ۲- مصرف تظاهری. در هر دو مورد وبلن نشان می‌دهد که هدف عمده عوامل اقتصادی از فراغت و مصرف نشان دادن قدرت و ثروت است، یعنی درست نقطه مقابل تصور مرسوم که مصرف را به ترجیحات فردی تقلیل می‌دهد. از این رو، این تحلیل موجب توجه به موضوع قدرت و رابطه آن با پدیده‌های اقتصادی مانند مصرف و فقر شد.

وبلن پس از نظریه معروف و پرآوازه خود که همان نظریه طبقه مرفه است، دومین نظریه کلاسیک خود را با عنوان «نظریه فعالیت سوداگرانه»^۲ در سال ۱۹۰۴ منتشر ساخت و در آن تفسیر و تحلیل جامع و فراگیری از نظام سرمایه‌داری آمریکا و ادوار تجاری آن ارائه کرد. شاید بتوان وبلن را از نخستین افرادی دانست که دست به تحلیل ادوار تجاری زده‌اند.

۱- در یکی دیگر از مقالات نگارنده که اکنون در دست داوری است، این نظریه به‌طور مفصل‌تر مورد بررسی قرار گرفته است.

2- The Theory of Business Enterprise

عموماً در ادبیات فارسی برای کلمه *business* از معادل‌های کسب‌وکار، بازرگانی و تجارت استفاده می‌شود، اما تصور می‌کنم در چهارچوب ادبیات وبلن، بهتر است بیشتر از معادل سوداگری برای این کلمه استفاده کنیم تا معادل‌هایی مانند کسب‌وکار یا تجارت. به دو دلیل؛ نخست اینکه، در ادبیات فارسی سوداگری هرچند به معنای تجارت و بازرگانی بوده، اما دارای بار منفی است؛ برای مثال، ما به قاچاقچی مواد مخدر می‌گوییم سوداگر مرگ، هیچ‌گاه نمی‌گوییم تاجر مرگ یا بازرگان مرگ. وبلن نیز بار منفی از این کلمه مراد می‌کند، زیرا به نوعی آن را غیرمولد و یغماگر می‌داند، درست نقطه مقابل صنعت که از نظر او عامل سعادت و خوشبختی انسان است. دوم آنکه، در ادبیات اقتصادی، سوداگر یادآور کلمه مرکانتیلیسم است و مرکانتیلیسم نیز مرامی بود که هدفش کسب قدرت اقتصادی برای کشور از طریق انباشت ثروت پولی بود. از قضا وبلن نیز وقتی اصطلاح‌های *business* و *businessman* را به کار می‌برد بیشتر بر جنبه پولی (*pecuniary*) مسأله تأکید دارد.

او در این کتاب تمایز مشهوری که در کتاب نظریه طبقه مرفه بین فعالیت‌های صنعتی و فعالیت‌های پول‌محورانه و سوداگرانه به وجود آورده بود، برجسته‌تر ساخت و از این طریق خصایص مسلط نظام سرمایه‌داری آمریکا را مطالعه کرد. این خصایص عبارت بودند از: ظهور اقتصاد صنعتی، ماشین‌های تولیدی بزرگ، نجیب‌زادگان دزد^۱، ناتوانی نظام‌های اخلاقی برای کنترل قدرت کسب و کار نوین، چرخه‌های تجاری شدید و ظهور و پیدایش صنایع شبه‌انحصاری، مانند فولاد آمریکا^۲ و استاندارد اوایل^۳. برخلاف هم‌عصران خود که به دنبال تبیین این بودند که نظام اقتصادی چگونه به سمت تعادل حرکت می‌کند، ویلن تلاش داشت نشان دهد چگونه تغییرات در جهان واقع رخ می‌دهند.

برای این منظور، فعالیت‌های سوداگرانه را از فعالیت‌های صنعتی و ماشینی و همین‌طور، سرمایه‌دارها را از مهندس‌ها، جدا ساخت. از نظر ویلن، چرخه فعالیت سوداگرانه توسط سرمایه‌دارها به حرکت درمی‌آمد، کسانی که تنها به دنبال حداکثر ساختن سود خود بودند. در این بینش، سرمایه‌دار یک یغماگر است، زیرا هدف و علاقه‌مندی‌اش پول‌سازی^۴ است، نه ساخت کالا^۵. در مقابل، فرآیند ماشینی و صنعت به اقدام‌های فنی اشاره داشت که در تولید کالاها به کار

۱- برخی از محققان داخلی برای کلمه robber barons از معادل‌های دیگری مانند «بارون‌های غارتگر» به عنوان معادل این واژه استفاده کرده‌اند (برای مثال، عباس قانع بصیری و محسن قانع بصیری در ترجمه اثر جان کنث گالبرایت با عنوان «سیری در اقتصاد معاصر»، ۱۳۸۷). به هر حال، این لقب گروهی از سرمایه‌داران و تجار آمریکایی در اواخر دهه ۱۸۸۰ است که ثروت خود را با روش‌های بازرگانی بی‌رحمانه و خشن به دست می‌آوردند و به همین سبب ویلن از آنها نفرت داشت و حتی به دلیل اعمال آنها مالکیت خصوصی را با دیده تردید می‌نگریست. حقیقت آن است که خانواده ویلن از این گروه از افراد زخم‌های کاری و فراموش‌نشده‌ای خورده بودند. هرچند نگارنده قصد ندارد وارد زندگی شخصی ویلن شود، به ویژه به دلیل محدودیت فضا و در این مقاله بیشتر توجه و توان خود را بر تفسیر و بیان نکات کلیدی و مهم ایده‌های او متمرکز ساخته است، اما به نظر می‌رسد اشاره‌ای مختصر در اینجا ضروری است. نکته‌ای که برخی مفسران ویلن به آن اشاره کرده‌اند، آن است که خانواده ویلن «... برای پرداخت بهره بالای بدهی‌هایی که در دعوای ملکی به بار آورده بودند» ناگزیر شدند نیمی از زمین‌هایشان را بفروشند. از این رو، «نفرت از کلاهبرداران، زمین‌بازان و وکیلان بی‌وجدان [و اساساً تمام کسانی که زندگی و فعالیت‌های اقتصادی آنها حول محور پول و سوداگری قرار داشت] در سنت خانوادگی ویلن بسیار ریشه‌دار بود و در بسیاری از نوشته‌های ویلن به روشنی مشهود است» (کوزر، ۱۳۶۸، صص ۳۷۱-۳۷۰).

2- US Steel

3- Standard Oil

4- Making Money

5- Making Goods

نهادگرایی وبلن ۱۱۵

گرفته می‌شوند. این فرآیندها توسط مهندس‌ها طراحی و اجرا می‌شوند. از نظر وبلن، مهندس‌ها برخلاف سرمایه‌دارها و سوداگران، بیشترین تلاش و دل‌مشغولی‌اشان تولید کالا و افزایش رفاه جامعه است.

در نتیجه، می‌توان تحلیل وبلن در خصوص نظام سرمایه‌داری را براساس تضاد بین سوداگری (جنبه سودجویانه و پول‌محورانه فعالیت‌های اقتصادی) و صنعت (جنبه‌های فناورانه و تولیدکننده کالاها و خدمات) تبیین کرد.

یکی از نکات مهم و جالب توجه در تحلیل‌های وبلن این موضوع است که فناوری یا «وضعیت هنرهای صنعتی» را محصول تجمعی و جمعی جامعه در گذشته و حال می‌داند. «در کل، وضعیت هنرهای صنعتی همواره میراثی از گذشته و همواره در فرآیند تغییر است. شاید اصلی‌ترین بخش آن دانشی است که از نسل‌های پیشین به‌جا مانده است»^۱.

پرسش مهمی که این تحلیل مطرح می‌سازد، آن است که اگر پیشرفت‌های فناورانه و صنعتی و به‌طور کلی، پیشرفت‌های جامعه انسانی یک محصول جمعی است، چرا نباید همه در منافع آن سهیم باشند؟ چرا بیشترین سهم آن باید نصیب عده‌ای خاص شود؟ همان کسانی که وبلن آنها را یغماگر می‌داند و کمترین سهم را در تولید و پیشرفت‌های اجتماعی دارند. وبلن یکی از دلایل این موضوع را نهاد مالکیت و ساختار مالکیت خصوصی می‌داند. به همین سبب او مالکیت را این‌گونه تعریف می‌کند: حق قانونی خرابکاری^۲. البته باید تأکید شود که منظور وبلن آن نوع مالکیتی است که بقایای زورمندی دوران بربریت است و موجب می‌شود که منافع نصیب مالکان شود، بدون توجه به شایستگی آنها برای این منافع، زیرا سهم ناچیز و اندکی در تولید جمعی فناوری دارند، اما دم‌دستگاه آن را کنترل می‌کنند. او بر این باور است که روح صنعت، تولید بیشتر با هزینه‌های کمتر است. روح سوداگری خرابکاری و مهارت در فروشندگی^۳، یعنی به‌دست آوردن چیزی در ازای هیچ و تحمیل باری که مردم ناگزیر به تحمل آن هستند (دیویس، ۱۹۵۷).

یکی از محاسن تحلیل‌های وبلن این است که همواره موضوع در یک بستر تاریخی و نهادی مورد بررسی قرار می‌گیرد. این نگرش را می‌توان در تحلیل وبلن از وضعیت فعالیت‌های کاری و صنعتی نیز مشاهده کرد. به اعتقاد وبلن، در مراحل اولیه توسعه صنعتی که مترادف است با دوران

۱- وبلن، ۱۹۱۴، ص ۱۰۳.

2- The Legal Right of Sabotage

3- Salesmanship

صنایع دستی^۱، ناخدای صنعت^۲ تولید و فروش را تا حد زیادی کنترل می‌کند، اما به دنبال تغییرات عظیم نهادی و صنعتی در قرن نوزدهم که فعالیت‌های صنعتی تا حد زیادی تحت کنترل و انقیاد اصول علمی (به‌ویژه فیزیک و شیمی) درآمد، دیگر کنترل صنعت از دست ناخدای صنعت که از آموزش کافی برخوردار نبود، خارج شد و به دست افرادی افتاد که واجد صلاحیت بودند، یعنی مهندس‌ها. وبلن بر این باور بود که اصول راهنمای مهندس‌ها کارایی و تولید فیزیکی حداکثر است و وضعیت بهینه در شرایطی تحقق می‌یابد که آنها هدایتگر فعالیت‌های اقتصادی باشند، اما آنچه در عمل اتفاق می‌افتد این است که کنترل در دست مالکان غایب^۳، یعنی کسانی که تماس مستقیمی با فرآیند فیزیکی تولید ندارند، قرار می‌گیرد. نتیجه این وضعیت چرخه‌های تجاری و گرایش به رکودهای بلندمدت است.

از نظر وبلن فعالیت‌های سوداگری علت ریشه‌ای چرخه‌های تجاری و رکودهای حاصل از آن است^۴. سوداگران براساس انتظاراتی که نسبت به سودهای آتی خود دارند، پول استقراض می‌کنند. این استقراض موجب افزایش فعالیت اقتصادی و قیمت‌ها می‌شود، زیرا انتظارات سوداگران به وقوع پیوسته است در نتیجه، به مراتب بیشتر از قبل خوش‌بین می‌شوند و به کسب سودهای بیشتر امید می‌بندند و تا زمانی که مسایل خوب پیش می‌رود، فعالیت‌های سوداگرانه استقراض بیشتری می‌کنند و پول بیشتری به جیب می‌زنند، اما زمانی فرا می‌رسد که احساس نگرانی‌ها نسبت به استمرار سود رخ می‌دهد و سوداگران به مشکلات به‌وجود آمده در برابر پول‌سازی پی می‌برند و متوجه کساد می‌شوند و از دامنه فعالیت‌های خود می‌کاهند، اما وام‌ها باید پس داده شود، در نتیجه، بنگاه‌های کوچک ورشکست می‌شوند و متعاقب آن رکود رخ می‌دهد. رکود تا زمانی که بازرگانان فرصت‌های کافی برای سود بیشتر را مشاهده کنند و متمایل به استقراض برای گسترش فعالیت‌هایشان شوند، ادامه می‌یابد.

یکی دیگر از کمک‌های ارزنده وبلن، هدایت توجه اقتصاددانان از اقتصاد رقابتی به تحلیل انحصارهای جزئی بود. وبلن که شاهد شکل‌گیری قدرت‌های انحصاری در عرصه اقتصاد بود، تحلیل‌های اقتصاد نئوکلاسیکی را که مبتنی بر مفاهیم اقتصاد رقابتی بود، ناکارا یافت. وبلن به

1- Handicraft
2- Captain of Industry
3- Absentee Owners

۴- وبلن، ۱۹۰۴، ص ۲۳۷.

نهادگرایی و بلن ۱۱۷

موازات مفهوم اقتصاد چندقطبی خود در دو اثر برجسته گروه‌های ذی‌نفع و انسان معمولی (۱۹۱۹) و مهندس‌ها و نظام قیمت (۱۹۲۱) نخستین بارقه‌های جدی اقتصاد کلان را در عقاید اقتصادی به‌وجود آورد. او در این آثار خود، مبانی نظری اقتصاد کلان را مطرح ساخت و بنیان‌های لازم برای به‌کارگیری آن در چهارچوب نظام برنامه‌ریزی اقتصاد ملی ایجاد کرد.

در علم اقتصاد کم هستند اقتصاددانانی که مانند وبلن، هایک، کینز و شومپتر جامع‌الاطراف باشند؛ برای مثال، کسانی که با آثار شومپتر آشنایی دارند، به‌خوبی می‌دانند که او تنها یک عالم اقتصادی نبود، بلکه یک تاریخ‌دان و یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان سیاسی بود یا کسانی که هایک را می‌شناسند، می‌دانند که این عالم بزرگ اقتصادی، علاوه بر اقتصاد، در زمینه‌های علوم سیاسی و روان‌شناسی ید طولایی داشت. در واقع، اکنون بسیاری از بنیان‌های نظری روان‌شناسی شناختی مبتنی بر نظریه‌های شناختی هایک است. وبلن نیز چنین است. شاید بتوان او را جامع‌الاطراف‌تر از همه اقتصاددان‌ها خواند. او ادیبی بزرگ، فیلسوفی برجسته، اقتصاددانی سرشناس، جامعه‌شناسی نام‌آور و انسان‌شناسی شهیر است. در کنار اینها وبلن به علوم طبیعی و فیزیکی نیز احاطه کامل داشت. علاوه بر این، او حوزه‌های سیاست و آموزش را نیز از نگاه نقاد و تیزبین خود بی‌بهره نگذاشت.

برای مثال، در تحلیل وضعیت آموزش عالی در دانشگاه‌های آمریکا، وبلن تحلیل‌های بسیار ارزشمندی را از خود به یادگار گذاشت. در واقع، وبلن در این کتاب تحلیل درخشانی از یک نهاد عینی ارائه کرد. این کتاب تحلیلی «کارکردی» از سازمان و انگیزه‌های اجتماعی آشکار و پنهان هیأت‌ریسه، هیأت‌امنا و اعضای هیأت علمی دانشگاه‌های معمولی آمریکاست. این کتاب همچنین مطالعه‌ای ارزشمند در زمینه جامعه‌شناسی علم و اشتغالات دانشگاهی است. شاید بتوان گفت که خمیرمایه اصلی بحث وبلن تعدی روزافزون ارزش‌های پول‌محورانه بخش سوداگری به دانشگاه است.

ایده کلیدی کتاب آموزش عالی وبلن مانند آثار قبلی او بود. درست همان‌طور که در دیگر آثار خود «صنعت» را قربانی «سوداگری» معرفی کرده بود و مسبب این عمل را «نهادهای پولی» می‌دانست، در کتاب آموزش عالی خود «یادگیری»^۱ را قربانی سوء استفاده از «آموزش»^۲ در نظر می‌گیرد (وبلن، ۱۹۶۲).

1- Learning

2- Education

وبلن معتقد بود، دانشگاه‌ها برای خدمت به علم و مقاصد علمی تلاش نمی‌کردند، بلکه به دنبال منافع پولی و گسترش مناسبات بازار بودند. هیأت ریسه دانشگاه‌ها و رؤسای آن (ناخدایان علم^۱) افرادی بسیار خشک و متعصب در پی‌گیری این اهداف بودند و آموزش و کسب علم و معرفت را به دست فراموشی سپرده بودند.

وبلن بر این باور بود که دانشگاه باید محل حفظ و اشاعه دانش باشد نه محفلی برای افراد فرصت طلب و سودجویی که هیچ‌سختی با دانش ندارند و تنها به دنبال مقاصد پولی خود هستند. به همین سبب او به دنبال نجات یادگیری از چنگال پر قدرت این گروه از افراد بود. بی‌جهت نیست که او ناخدایان علم و آموزش را چنین تصویر می‌کند: آنها به‌طور مادرزادی یا از طریق یادگیری، مردانی‌اند که دارای چهارچوب ذهنی عجیب و غریبی^۲ هستند. به شکل عجیب و غریبی به دنبال شهرت زودگذر و نمایش هستند، به طرز عجیب و غریبی در انتخاب ابزارها برای رسیدن به این تمایزات پرزرق و برق سطحی و کم‌مایه هستند، به شکلی نامعقول دل‌نگران ظواهر هستند و به طرز عجیبی به محتوای عملکردشان بی‌توجه هستند (وبلن، ۱۹۶۲).

به نظر می‌رسد بسیاری از وجوه انتقادهای وبلن هنوز موضوعیت خود را حفظ کرده‌اند، البته شاید با شکلی متفاوت. بیشتر بخش‌های کتاب آموزش عالی با سازمان اجتماعی دانشگاه سروکار دارد. وبلن معتقد بود که دانشکده‌های کارشناسی و تحصیلات تکمیلی آمریکا تحت سیطره ارزش‌های پولی بوده و از روح علمی فاصله گرفته‌اند. در واقع، براساس بینش وبلن، حتی دانشگاه‌ها نیز به مرض و ویروس پول‌محوری مبتلا شده بودند. او معتقد بود که سوداگری و آموزش عالی متقابلاً ناسازگار^۳ هستند.

۸- نتیجه‌گیری

وقتی وبلن از فلسفه به اقتصاد روی آورد و به تدریج پا در عرصه‌های علمی این شاخه از معرفت بشری گذاشت، به تدریج پی‌برد که علم اقتصاد با ضعف‌ها و کاستی‌های اساسی در سطوح فلسفی و نظری مواجه است. همان‌طور که از بحث‌های قبلی ما مشخص شده است، او با ذهن بسیار خلاق

1- Captains of Erudition
2- Peculiar Frame of Mind
3- Mutually Incompatible

نهادگرایی وبلن ۱۱۹

خود، هم بنیان‌های فلسفی و روش‌شناختی جدیدی را پایه‌گذاری و هم در ساحت نظری، نظریه‌های جدیدی را به علم اقتصاد معرفی کرد.

با طرح پرسش «چرا اقتصاد یک علم تکاملی نیست؟»، وبلن ضمن حمله به پیش‌ذهنیت‌ها و بن‌انگاره‌های اقتصاد مرسوم، مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی جدیدی را براساس اصول تکاملی تدوین کرد و راه جدیدی را پیش روی اقتصاددانان گشود. در واقع، او مبنای معرفتی علم اقتصاد را از رابطه انسان با طبیعت به رابطه انسان با انسان تغییر داد و فرهنگ را به‌عنوان مهم‌ترین عنصر در این راه معرفی کرد تا جایی که تکامل را مترادف با فرآیند رشد فرهنگی می‌دانست و معتقد بود تا زمانی که اقتصاد به این عرصه وارد نشود به هیچ دانش و معرفت حقیقی دست نخواهد یافت. در همین راستا و در تلاش برای ساخت یک علم تکاملی، او بیش‌تر روش‌شناختی خود را بر مفهوم علیت تجمعی استوار ساخت. در واقع، علیت تجمعی کلیدی‌ترین عنصری بود که وبلن به علوم تکاملی نسبت می‌داد و معتقد بود علم اقتصاد نیز باید به آن روی آورد.

این تلاش‌های وبلن موجب شد که واحد تحلیل اقتصاد از انسان اقتصادی به انسان نهادی تغییر یابد. او معتقد بود، نهادها و انسان‌ها در یک فرآیند بازخوردی دوطرفه یکدیگر را می‌سازند و به همین سبب نظریه مرسوم اقتصادی که بر انسان اقتصادی عاقل و بهینه‌سازنده تمرکز دارد، نمی‌تواند تبیین درست و قابل‌قبولی از واقعیت‌های اقتصادی ارایه کند. از این‌رو، در نظریه بدیل خود از انسان نهادی بر هستی‌شناسی کامل‌تری از فرد تأکید کرد و توجه زایدالوصفی را به سازوکارهای فرهنگی شکل‌دهنده و هدایتگر مدل‌های ذهنی افراد معطوف کرد. در واقع، وبلن توانست با این کار خود به یکی از مهم‌ترین موضوع‌ها در علم اقتصاد قطعیت کامل بخشد: نهادها مهم هستند و باید به موضوع اصلی تحقیقات اقتصادی تبدیل شوند.

او به‌خوبی توانست بدنه‌ای از نظریات اقتصادی نهادگرایانه را به علم اقتصاد معرفی کند و پارادیم نهادگرایی را به‌عنوان نظریه‌ای در خصوص نظام اقتصادی تشکیل شده از یک بافت درهم‌تنیده نهادی جایگزین رویکرد مرسوم سازد که به‌طور عمده مبتنی بر نظریه قیمت‌ها بود. این درست است که وبلن به دنبال ارایه نظریه‌های صوری و انتزاعی نبود، اما توانست نظریات بسیار اصیلی را مطرح سازد که هنوز بعد از گذشت بیش از صد سال در بسیاری از زمینه‌ها در برابر آزمون زمان صلاحیت خود را حفظ کرده‌اند و همچنان بر جنبه‌های زیادی از واقعیت پرتوافکنی می‌کنند. در خصوص اهمیت بنیان‌های فکری او می‌توان به این حقیقت اشاره کرد که بعد از ظهور

۱۲۰ فصلنامه پژوهشنامه اقتصادی، سال چهاردهم، شماره ۵۲، بهار ۱۳۹۳

اندیشه‌های نهادگرایانه وبلن در سال ۱۸۹۸، اقتصاد نهادگرا توانست برای چند دهه به سنت غالب و اصلی در دانشگاه‌های برتر آمریکا تبدیل شود.

به رغم آنچه در بالا بیان شد، به نظر می‌رسد در اینجا ضرورت دارد بر چند نکته مهم تأکید شود؛ نخستین نکته‌ای که باید بر آن تأکید شود، این است که ابعاد کمک‌های علمی وبلن به حدی وسیع بوده که پرداختن به آن نیازمند مقالات و کتب بی‌شماری است. این بررسی تنها بر گوشه‌ای از موضوع و با توجه به اولویت ذهنی مؤلف پرتوافکنی کرد. موارد زیادی از موضوع‌ها وجود دارند که جای خالی آنها احساس می‌شود. در این مختصر مجال پرداختن به آنها نبود، امید که آیندگان به این مسایل بپردازند.

نکته دیگر اینکه، همه ما به‌خوبی می‌دانیم وبلن از بزرگان علم اقتصاد بوده و در این ساحت از معرفت بشری صاحب ایده‌ها و نظریه‌های مختلف است. اما آنچه نگارنده طی مطالعه مکاتب بدیل اقتصادی آموخته این است که نباید از هیچ‌کس بت ساخت. وبلن نیز از این قاعده مستثنا نیست. به‌رغم آنکه هنوز بسیاری از ایده‌های او قابلیت کاربرد دارند و برای تحلیل‌های علمی می‌توانند مفید باشند، اما هیچ تردیدی وجود ندارد که انتقادهای مهمی را می‌توان به اندیشه‌های او وارد کرد.

نکته آخر اینکه، یکی از موضوع‌های تأمل‌برانگیز در تحلیل‌های وبلن رویکرد داروینی و خاصه مفهوم علیت تجمعی او است. هاجسون (۲۰۰۴)، به این نکته اشاره می‌کند که چارلز هاج، یکی از منتقدان مذهبی داروین، به‌درستی این موضوع را مطرح ساخته که برجسته‌ترین خصیصه تمایزبخش داروینیسم نه مفهوم تکامل است و نه مفهوم انتخاب طبیعی، بلکه رد غایت‌شناسی یا به عبارت دیگر، دکترین علت‌های نهایی^۱ است. از نظر هاج، این ایده داروینیسم را متهم به الحاد می‌کند، زیرا هیچ فضایی برای خداوند باقی نمی‌گذارد. اکنون، ما به‌خوبی می‌دانیم که از نظر وبلن رد غایت‌شناسی یک ضرورت مبنایی برای رویکردهای علمی پساداروینی به اقتصاد و علوم اجتماعی است، اما از نظر نگارنده این بینش تا آنجا قابل قبول است که نشان‌دهنده تأثیرپذیری انسان از فرهنگ و نهادهای موجود در جامعه است. در غیر این صورت، یعنی در جایی که این ایده و دیگر ایده‌های وبلن یا هر اندیشمند دیگر بخواهد به معنای انکار خداوند به کار گرفته شود، باید آن را به دیوار کوبید.

1- Final Causes

منابع

الف- فارسی

- دیلمینی، تیم (۱۳۸۷)، *نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی*، ترجمه بهرننگ صدیقی و وحید طلوعی، تهران، نشر نی، چاپ اول.
- کوزر، لوئیس آلفرد (۱۳۶۸)، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ یازدهم.
- گالبرایت، کنت (۱۳۸۷)، *سیری در اقتصاد معاصر*، ترجمه عباس قانع بصیری و محسن قانع بصیری، تهران، نشر فرزانه روز، چاپ دوم.
- وبلن، تورستین (۱۳۸۳)، *نظریه طبقه مرفه*، ترجمه فرهنگ ارشاد، نشر نی.

ب- لاتین

- Chavance, Bernard (2009), *Institutional Economics*, Translated from the French by Francis Wells, Routledge.
- Coats, A. W (1954), *The Influence of Veblen Methodology*, Journal of Political Economy, Vol. 62, No. 6.
- Davis, A. K (1957), *Thorstein Veblen Reconsidered*, Science and Society, Vol. 21, No. 1.
- Hamilton, D (1999), *Evolutionary Economics: A Study of Change in Economic Thought*, Transaction Publishers, 1999.
- Hodgson, Geoffrey M (1998), *Evolutionary Economics*, in The Handbook of Economic Methodology, edited by: J. B. Davis, D. W. Hands and U. Maki, Edward Elgar publishing Limited & Lansdown Place.
- Hodgson, Geoffrey M, (2004), *the Evolution of Institutional Economics; Agency, Structure and Darwinism in American Institutionalism*, Routledge.
- Homan, Paul T (1932), *An Appraisal of Institutional Economics*, The American Economic Review, Vol. 22, No.1.
- Hodder, H. J (1956), *The Political Ideas of Thorstein Veblen*, Canadian Journal of Economics and Political Science, Vol. 22.
- Lowe, Adolph (1980), *What Is Evolutionary Economics?*, Journal of Economic Issues, Vol. XIV, No. 2, June.
- Potts, Jason (2003), *Evolutionary Economics*, Policy, Vol.19, No.1.

- Seckler, David (1975), *Thorstein Veblen and the Institutionalists*, The Macmillan Press LTD.
- Stanfield, J. R (1999), *The Scope, Method, and Significance of Original Institutional Economics*, Journal of Economic Issues, Vol. XXXIII, No.2.
- Tilman, R. & T. Knapp (1999), *John Dewey's Unknown Critique of Marginal Utility Doctrine: Instrumentalism, Motivation, and Values*, Journal of the History of the Behavioral Sciences, Vol. 35(4).
- Veblen, Thorstein B (1898), *Why is Economics not An Evolutionary Science?*, The Quarterly Journal of Economics, Vol.12, No. 4.
- Veblen, Thorstein B (1904), *The Theory of Business Enterprise*, New York, Charles Scribners.
- Veblen, Thorstein B (1909), *The Limitation of Marginal Utility*, the Journal of Political Economy, Vol. 17, No. 9.
- Veblen, Thorstein B (1914), *The Instinct of Workmanship and The State of The industrial Arts*, New York, Macmillan.
- Veblen, Thorstein B (1919), *The Vested Interests and The Common Man*, New York, Huebsch.
- Veblen, Thorstein B (1921), *The Engineers and The Price System*, New York.
- Veblen, Thorstein B (1962 [1918]), *The Higher Learning In America: A Memorandum on The Conduct of Universities by Business Men*, New York, (1918) Reprinted by Hill & Wang, 1962.